

یک داستان
تعجب برننگیز

درصفحات ده



گاهنامه‌ی دانشجویی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی - شماره‌ی یکم - نیمه‌ی اول خرداد ۹۵



تیغ او کام

درصفحات سه



نهمین
امیدوارم

درصفحات هشت

امروز که این رامی نویسم

ابراهیم سجادی (فیزیک ۹۰)

امروز که این رامی نویسم ۴ اردیبهشت است، یعنی دقیقاً همان روزی که رئیس دانشگاه فردوسی، دکتر کافی در گردهمایی معاونان فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌های کشور اعلام کرد: «بستر فعالیت‌های فرهنگی در این دانشگاه فراهم است... برنامه‌های فرهنگی نباید تنها به برنامه‌های بخش خاص محدود شود و باید سلاقی مختلف در این زمینه در نظر گرفته شود.»

از طرفی ۴ اردیبهشت روزی است که درخواست ما مبنی بر قرار دادن عکس یادبود، شمع و خرما برای ستایش قریشی در محیط دانشکده با پاسخ منفی روبه‌رو شد و به ناچار مجبور به عقب‌نشینی به محیط دفتر انجمن شدیم که خوشبختانه نیازمند دریافت مجوز نیست.

ذکر چند نکته را در این باب، لازم می‌بینم.

۱. رویداد متأثرکننده‌ی مربوط به ستایش قریشی، کودک افغان، از جنبه‌های مختلف حائز اهمیت است، توجه به مسائل فرهنگی و اجتماعی حاشیه‌ی شهر و جلوگیری از تکرار فجایع این چنینی، لزوم وجود آموزش‌های جنسی در مدارس و مبارزه با آسیب‌های روانی ناشی از آن، نیازمند توجه بیشتر جامعه و کارشناسان هستند؛ اما نکته‌ی مهمی که تلاش اقوام مختلف را می‌طلبد، هم‌صدایی و همدلی همه‌ی مردم ایران و افغانستان در محکوم کردن این واقعه است که می‌تواند فاصله‌ی میان قومیت‌ها را تا حد زیادی کاهش دهد، به شکلی که بیانگر اولویت انسانیت بر روابط اجتماعی باشد.

دانشگاه فردوسی با حضور هزاران دانشجوی خارجی، در این راستا، بار بزرگی بر دوش خود دارد و می‌تواند با تلاش برای کاهش این فاصله در قشر دانشجوی، آغازگر اقدامات مثبتی در جامعه باشد. با توجه به این مسئله، لغو مجوز این برنامه حاکی از بی‌توجهی عمیق مسئولین به فضای فرهنگی است.

ریاست انتخابی

مهسا شیرعلی (زیست‌شناس ۹۱)

(مصوب جلسه ۴۴۱ مورخ ۷۸/۲/۲۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی): موضوع نحوه‌ی انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها مطرح شد و به این شرح به تصویب رسید:

نامزد ریاست دانشگاه با پیشنهاد وزیر ذی‌ربط به شورای عالی انقلاب فرهنگی معرفی می‌شود و بلافاصله پس از معرفی در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار می‌گیرد و همزمان هیئت نظارت و بازرسی احراز شرایط ریاست را به‌طور محرمانه بررسی می‌کند.

تا به امروز در ایران تلاش‌های زیادی شده است تا نظر دانشگاهیان در تعیین رئیس دانشگاه در نظر گرفته شود اما این تلاش‌ها به‌جز دوره‌ی کوتاهی (به‌طور مثال ریاست دانشگاه علم و صنعت در دوران اصلاحات)، ناموفق بوده‌اند چراکه اگر دانشگاهیان عهده‌دار مشورت به وزیر علوم برای انتخاب رئیس دانشگاه شوند، متولیان برخی از نهادهای حکومتی جایگاه خود را تضعیف شده می‌بینند. نگرانی از استقلال دانشگاه‌ها و کم شدن کنترل حکومت بر این نهاد که مرکز ترویج علم و فرهنگ و رشد دهنده‌ی مبانی فکری-اعتقادی-سیاسی دانشجویان بوده است باعث شده تا رؤسای دانشگاه‌ها در هر دولت به‌طور سلیقه‌ای و مطابق با مبانی فکری و سیاسی وزرای علوم و یا بهداشت تعیین شوند و هر دولت و وزیری هم که درصدد تغییر این

۲. هیئت نظارت باید پاسخگو باشد که بر چه اساس و بر پایه‌ی کدام قانون امکان انجام این فعالیت را از دانشجویان سلب کرده و برگزاری برنامه پیرامون این رویداد را فقط به بررسی تخصصی (همایش و کنفرانس) محدود کرده است؟

دانشجویان بر اساس قانون وزارت علوم، حتی حق برگزاری تجمع و راهپیمایی را دارا هستند و مسلماً قرار دادن یک میز در دانشکده تساهل بیش‌تری را می‌طلبد و البته مدیریت دانشگاه در تاریخ‌های مختلف، با توجه به مناسبت جشن یا عزاداری چنین فعالیتی را انجام می‌دهد اما مشخص نیست چرا چنین حقی از دانشجویان سلب شده است.

از طرف دیگر، بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی در حیطه‌ی تحلیل‌های تخصصی و علمی نیستند، بسیاری از پوسترها و بنرها و همچنین فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی در این دسته جای می‌گیرند و مشخص نیست این نکته، قانونی جدید است یا به علت دیگری برای ستایش قریشی، چنین محدودیتی اعمال شده است.

۳. اگر با وجود تمام موارد بالا، هیئت نظارت محترم اولویت این رویداد را پایین دانسته است، باید توجه کرد که هدف وجودی تشکل‌های دانشجویی، اولویت‌بندی برنامه‌های فرهنگی بر اساس تفکر دانشجویان است و هرگونه مقاومت در برابر این حق، انجمن‌های دانشجویی را صرفاً به مجریان تصمیمات از بالا به پایین، تبدیل خواهد کرد.

۴. بدعت‌های قانونی هیئت نظارت دانشگاه متأسفانه فقط در این برنامه خلاصه نمی‌شود، مدتی است که برنامه‌های سیاسی به مناظره محدود شده و سخنرانی‌ها به‌ندرت برگزار می‌شوند اما آنچه جالب است سرایت این تفسیر و قانون خودساخته، به برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی است، به شکلی که سخنرانی‌های اجتماعی با موضوعاتی مانند خانواده و زنان و ... تنها در صورتی مجوز می‌گیرند که در آن‌ها از سخنرانان طیف‌های مختلف فکری دعوت به‌عمل آمده باشد.

این محدودیت که برآمده از تفسیر ضعیف و مبهمی از آزادی بیان است، هویت تشکل‌های دانشجویی را به کل زیر سؤال می‌برد، چراکه به این شک رویکرد و دیدگاه‌های برگزارکننده به‌هیچ‌وجه تأثیری در نتیجه‌ی

نهایی برنامه نخواهد داشت و فعالیت انجمن‌های مختلف حتی از یکدیگر قابل تشخیص نخواهد بود. آزادی بیان به‌هیچ‌وجه به معنای اطلاع‌رسانی و بیان همزمان تفکر مخالف یا دعوت از افراد مخالف برای سخنرانی نیست، آزادی بیان به معنای زمینه‌سازی و حمایت از ابراز عقیده‌ی هر جریان در جامعه است. اگر دقت کنیم، در مساجد و نمازهای جمعه هیچ‌گاه از سخنرانان طیف مقابل استفاده نمی‌شود و این مسئله منافاتی با آزادی بیان ندارد. آزادی بیان در جایی نقض می‌شود که طیف‌های فکری، اجازه‌ی سخنرانی و ابراز عقیده در انجمن‌ها و گردهمایی‌های خود را نداشته باشند.

البته نیازی به ذکر این نکته نیست که اگر تمامی مهمانان برنامه، دارای رویکردی اصطلاحاً «سننتی» باشند، از جانب مدیریت دانشگاه، هیچ ایرادی به سخنرانی وارد نیست، چراکه از مهمان پیشنهادشده به انجمن اسلامی دانشجویان نواندیش برای «برقراری توازن»، در برنامه‌ی دیگری با همین موضوع به‌عنوان تنها سخنران دعوت شد.

۵. لغو مجوز پی‌درپی برنامه‌های وزین فرهنگی، اجتماعی و هنری، سوی دیگری نیز دارد و آن دریافت مجوز برنامه‌هایی است که چندان تناسبی با فضای فرهنگی یا علمی دانشگاه ندارد. مسابقات بازی فوتبال کامپیوتری یا دعوت از کم‌دین‌های سطح پایین که صرفاً برای جلب توجه برگزار می‌شوند مشتی از این خروار است.

البته انجمن اسلامی دانشجویان نواندیش به‌هیچ‌وجه تمایلی به لغو مجوز یا جلوگیری از آزادی تشکل‌های دیگر ندارد و هدف از این مقایسه‌ها رسیدن به این نتیجه است که جلوگیری از فعالیت قانونی یک انجمن به صورتی تبعیض‌آمیز انجام می‌شود.

در پایان باید یادآور شد مدیریت باخلاق و پاسخگوی فعلی به‌هیچ‌عنوان در مقایسه با مدیریت احمدی‌نژادی پیشین دانشگاه نمره‌ی پایینی نمی‌آورد، این مدیریت به‌مراتب آزاداندیش‌تر، قانونمندتر از مدیریتی است که حتی اعتراضات صنفی سال ۹۱ را به رسانه‌های خارجی ارتباط می‌داد و امیدواریم این نمره‌ی بالا، رشد روزافزونی داشته و کم‌تر و کم‌تر ناشی از مقایسه باشد.

شد. سازوکار انتخاب رئیس دانشگاه در کشورهای مختلف متفاوت است ولی روند انتصاب در ایران تقریباً در هیچ جای دنیای پیشرفته نظیری ندارد. در دیگر کشورها به‌طور معمول یک هیئت‌امنای مستقل و غیرسیاسی وجود دارد که اغلب از شخصیت‌های درجه‌یک اجتماعی هستند و عهده‌دار انتخاب رئیس دانشگاه هستند.

سازوکار انتخاب رئیس دانشگاه در کشورهای مختلف متفاوت است ولی روند انتصاب در ایران تقریباً در هیچ جای دنیای پیشرفته نظیری ندارد.

نحوه‌ی انتخاب مزایای زیادی دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها دور شدن دانشگاه از فضای تک‌قطبی و به دنبال آن ایجاد فضایی آرام در قالب گفتمان اندیشه‌های مختلف درون دانشگاه است. از طرفی با در نظر گرفتن اهمیت استمرار در کار فرهنگی، تغییرات پی‌درپی اثرات نامطلوبی بر سیستم آموزشی دارد. با این نحوه‌ی انتخاب طول دوره‌ی ریاست در دانشگاه محدود به طول عمر هر دولت نمی‌شود و رؤسای دانشگاه با آرامش خاطر به برنامه‌ریزی بلندمدت برای دانشگاه می‌پردازند.

در نتیجه به نظر می‌رسد نحوه‌ی انتصاب در ایران بسیار ناکارآمد، غیرتخصصی و تمامیت‌خواهانه است و تغییر آن، تلاش بیشتر جامعه‌ی دانشگاهی را می‌طلبد.

روال باشد، در نهایت ناکام بماند.

سردرگمی دولت روحانی برای انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها در اوایل روی کار آمدن این دولت، باعث بروز انتقادهایی از طرف جناح مخالف دولت شد. آن‌ها که در هر رویداد به دنبال بهانه‌ای برای به چالش کشیدن کابینه‌ی روحانی بودند تأخیر در معرفی کاندیداهای رؤسای دانشگاه‌ها از طرف وزرای علوم و بهداشت به صحن شورای انقلاب فرهنگی را دستاویزی برای نقد کردن دولت قرار دادند.

وزیر علوم وقت، آقای فرجی دانا، با در نظر داشتن این واقعیت که رئیس هر دانشگاه باید از طریق اعضای هیئت‌علمی همان دانشگاه انتخاب شود و این موضوع ناقض مسئولیت‌های مراجع بالادستی نیست، سعی در به رسمیت شناختن استقلال دانشگاه داشت اما استیضاح وی، این روند را هم با شکست مواجه کرد. سرانجام، تلاش‌های زیاد کابینه‌ی روحانی برای تغییر این نحوه‌ی انتصاب نافرجام ماند و تغییری در این نظام انجام نشد. البته در دوران وزارت جدید، برای تسریع در انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها کمیته‌ی پنج‌نفره‌ی مرکب از «رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها»، «وزیر علوم، تحقیقات و فناوری»، «وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی» و «رئیس هیئت نظارت و بازرسی شورای عالی انقلاب فرهنگی» تشکیل شد که مسئولیت انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها را بر عهده دارد. رأی این کمیته، اجماعی است و در مواردی که اجماع وجود ندارد، موارد اختلافی به صحن شورای عالی انقلاب فرهنگی جهت تصویب نهایی ارائه خواهد

میزگرد خشونت علیه زنان

طناز احمدزاده (ریاضیات و کاربردها ۹۳)

خشونت تلقی می‌شود. توکلی بیان داشت: معتقدم زنانی که بیرون کار می‌کنند مادرانی بهتری هستند، چراکه نکاتی را می‌آموزند و نهایت آنان را به فرزندان خود آموزش می‌دهند، البته این امر به این معنا نیست که خانه‌داری دوش‌شان زن باشد.

در انتها دکتر مشایی به بیان دیدگاه‌های خود پرداخت: متولیان فرهنگی در جامعه باید بر مبنای عقلانی کردن تربیت وارد میدان شوند، حال اگر تربیت مبنای عقلانی خود را از دست دهد کار آبی خودش را از دست خواهد داد، چراکه دین حقیقی مبتنی بر عقلانیت است. مشایی با تأکید بر اینکه خشونت تنها به ضرب و شتم خلاصه نمی‌شود بلکه اجرا نکردن حق هم یکی از مصادیق خشونت است، عنوان کرد: دکتر شریعتی، مطهری و بهشتی هر یک به نوعی در ارتقاء جایگاه زنان نقش داشتند.

متأسفانه برخی احکام اسلام را بد جلوه می‌دهند و از آیات قرآن خشونت علیه زنان استخراج می‌کنند حال آنکه آیاتی که در مورد تنبیه زنان در قرآن آمده دارای تفاسیر خاصی است و حضرت محمد (ص) تفاسیر خاصی از آن را مدر نظر داشته است.

عضو هیئت‌علمی الهیات و معارف دانشگاه فردوسی مشهد با اشاره به احکام مربوط به تعدد زوجین و ازدواج موقت عنوان کرد: در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است که خدا لعنت کند کسی را که دوست دارد زن‌های متعدد را بچشد.

مشایی با بیان اینکه اگر آیات قرآن بر اساس منطق تفسیر شوند دین اسلام قشنگ‌ترین دین است، یادآور شد: نیچه معتقد است که زن جنس دوم است، این تفکر حاکم بر غرب است که نگاه ابزاری به زن دارد.

عضو هیئت‌علمی الهیات و معارف دانشگاه فردوسی مشهد افزود: همان‌گونه که به طرز پوشش دختران ایراد وارد است باید به طرز پوشش پسران هم توجه شود و این مسئله تنها به دختران ختم نشود.

مشایی با اشاره به اینکه مهریه هدیه‌ای واجب از سوی مرد است و مستحب است که مهریه با حداقل قیمت تعیین شود، افزود: متأسفانه برخی گرفتن نفقه این‌گونه بیان می‌کنند که زن نان‌خور مرد است حال آنکه این حکم اسلام به منظور حفظ منزلت زن است.

وی افزود: خوشبختانه بر اساس رأی شورای نگهبان دیه زن و مرد یکسان اعلام شد، چه‌بسا قبل از آن هم فتوای بسیاری از مراجع بر مساوی بودن دیه‌ی زن و مرد بود.

این عضو هیئت‌علمی الهیات و معارف دانشگاه فردوسی مشهد خاطر نشان کرد: ضرب و شتم به معنای تنبیه جسمی در قرآن نیامده و منظور از ضرب و شتم به معنای قهر کردن و کنار زدن زن است یعنی آنکه زن در برخی موارد خاص از لحاظ رفاهی تأمین نشود.

است و باید روزگاری برسد که مناسبات قدرت برعکس شود، این، یکی از کلیشه‌هایی است که باید کنار گذاشته شود. روزگاری یهودیان مورد ظلم قرار گرفتند؛ اما آیا امروز باید به ستمگرترین افراد تبدیل شوند؟ این استاد دانشگاه تهران به مقایسه‌ی فرخنده، دختر کشته‌شده در کشور افغانستان و ستایش دختر کشته‌شده در ایران پرداخت و خاطر نشان کرد: فرآیند قتل فرخنده در یک مکان عمومی و جلوی چشمان مردم رخ داد؛ اما ستایش پشت درها بسته مورد خشونت قرار گرفت و این یعنی در ایران مردم اجازه نخواهند داد که درملاعام خشونت صورت گیرد.

توکلی با بیان این نکته که باید به کنوانسیون‌های بین‌المللی بپیوندیم، چراکه مجموعه‌ای از حقوق را رواج می‌دهند، بیان داشت: ما خشونت در پناه قانون داریم که هم به مردان و هم به زنان ظلم می‌شود که با پیوستن به این کنوانسیون‌ها این خشونت‌ها به حداقل می‌رسد.

وی افزود: از جمله ظلم‌هایی که علیه مردان به وجود می‌آید این است که خانواده تنها در وجود زنان دیده می‌شود و چنانچه مادری فوت کند، آن خانواده را فروپاشیده تلقی می‌کنند و مرد را خانواده نمی‌دانند و چرا برخی تصور می‌کنند تمام بار مالی خانواده تنها باید به دوش مرد باشد و مرد است که باید مخارج زن را بپردازد؟

در این میان یکی از دانشجویان از وی پرسید شما در جایگاه یک زن لائیک سخن می‌گویید؟ سپس به حمایت از دکتر مشایی پرداخت که ایشان هم با بیان اینکه این جلسه میزگرد است و نه مناظره و نیازی به حمایت و پشتیبانی ندارند از آن دانشجوی خواست تا نظم جلسه را رعایت کند ولی دانشجوی با نشستن در محل سخنران، چند دقیقه‌ای نظم جلسه را مختل کرد، دکتر توکلی در جواب وی گفت: من حرفی نگفتم که شما این‌گونه رفتار می‌کنید. اسلام نگفته است شما بچه را شیر بدهی و یا این که رفت و رو ب کنی. همه‌ی این‌ها به صورت افتخاری انجام می‌شوند به همین دلیل برای زنان برای انجام هر کدام از این‌ها دستمزد در نظر گرفته شده است.

وی با تأکید بر این امر که باید فضاسازی محیطی را مدنظر قرار دهیم، گفت: آیا در فضاسازی‌های شهری به این نکته توجه شده است که فضاهایی برای مادران و فرزندان آنان تعبیه شود تا آنان به راحتی بتوانند امورات خود را انجام دهند. همین موارد نیز

روز سه‌شنبه، ۷ اردیبهشت‌ماه در دانشکده‌ی ادبیات به همت انجمن اسلامی دانشجویان نواندیش میزگردی با عنوان خشونت علیه زنان با حضور دکتر سوسن شریعتی (فعال حوزه‌ی زنان)، دکتر نیره توکلی (عضو هیئت‌علمی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران) و دکتر ناهید مشایی (عضو هیئت‌علمی الهیات و معارف دانشگاه فردوسی مشهد) برگزار شد که با استقبال دانشجویان روبه‌رو شد.

در ابتدا سوسن شریعتی ضمن تشکر از دانشجویان برگزارکننده‌ی این جلسه گفت: چنین مجالسی امکان شنیدن و شنیده شدن را فراهم می‌کند و هرگونه هم محضری یا تمرین در محضر هم نشستن، تمرین غنیمتی است.

مسئله‌ی زنان، مسئله‌ای تام است و به دلیل درگیر شدن با گستره‌ی وسیعی از حوزه‌های مختلف، جنس صحبت درباره‌ی آن جنس نوعی اعتراض و مبارزه است و در نتیجه تنش‌ی مدام با سه قدرت دین، سیاست و افکار عمومی دارد.

زنان از زمانی که می‌خواستند مشروعیت کسب کنند، به رسمیت شناخته شوند و به‌عنوان سوژه‌ی اجتماعی مطرح شوند، درگیر چالش‌های متعددی بوده‌اند.

وی افزود: زنان برای به رسمیت شناخته شدن مجبور به مبارزه هستند، چراکه همواره جزء بخش نامرئی تاریخ محسوب می‌شدند، یکی از حوزه‌هایی که زنان برای کسب هویت جنگیدند حوزه‌ی علم بوده است.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی زنان در حوزه‌ی علوم انسانی در رشته تاریخ بوده است. چراکه همواره در کنفرانس‌های بین‌المللی مطرح می‌شود آیا زنان جزء تاریخ هستند؟ علاوه بر این زنان در رشته‌ای همچون جامعه‌شناسی دچار چالش بوده‌اند، به‌طور مثال چرا جامعه‌شناسی یک علم مردانه بوده و درآمد سرانه تنها بر اساس شاخص درآمدی مردان محسوب می‌شده است؟ البته چالش تنها به حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی ختم نمی‌شود بلکه حوزه‌ی فلسفه را هم در بر می‌گیرد.

این فعال حوزه‌ی زنان با تأکید بر فرهنگ‌سازی به منظور رفع خشونت علیه زنان عنوان کرد: خوشبختانه افکار عمومی در ایران از این لحاظ رشد بسیار خوبی دارد.

او نتیجه گرفت تفاوت میان زن و مرد نباید منبع نابرابری قانونی باشد. فقط و فقط زمانی که امکان انتخاب وجود داشته باشد زیست اخلاقی و انسان اخلاقی ممکن است.

سپس نیره توکلی بیان کرد: نظام نابرابری نه به نفع زن و نه به نفع مرد است.

وی ادامه داد: آیا این عدالت است که دو نفر با هم زندگی کنند و یک نفر خریدار خدمات جنسی و دیگری ارائه‌کننده‌ی آن باشد؟ و یا این که چرا باید در زندگی تمام تعهدات اقتصادی یک زندگی را یک نفر به دوش کشد؟

این استاد دانشگاه با اشاره به این نکته که قرار نیست بگوییم خشونت تنها از آن مردان و یا تنها از آن زنان است، تصریح کرد: روحیات انسان‌ها بسیار متفاوت است، در بسیاری از موارد ممکن است برخی خصوصیات خشن در زنان باشد و یا بالعکس، بنابراین بیان سخنان افراطی باعث ظلم علیه دو جنس است و باید با این کلیشه‌ها مبارزه کرد.

توکلی با اشاره به این موضوع که مردان نیز می‌توانند عواطف داشته باشند و چنانچه معتقد باشیم مردان نباید عاطفه داشته باشند، ظلمی علیه آنان است، بیان کرد: در هر جامعه‌ای که تبعیض وجود دارد نباید نتیجه گرفت که ستم دیده ذاتاً برتر



سی و هفت وسی و نه فراموش شده!

هماخدای (برق ۹۱)

«شما کم‌وبیش خواهید گفت؛ در میهن من دادرسی به‌گونه‌ای دیگر است، یا در میهن من پیش از اعلام رأی نهایی از متهم بازجویی می‌شود، یا در میهن من گذشته از مجازات اعدام مجازات دیگری هم وجود دارد، یا در میهن من فقط در قرون وسطی شکنجه وجود داشت، تمام این حرف‌ها از نظر شما درست و بدیهی‌اند.»

در سرزمین محکومان فرانتس کافکا

امروز لغت «حصر» در فرهنگ ما روایتگر داستان مردانی است که حق انتخاب ملتی را در حق رأی آنان می‌دیدند.

شرایط حصر به‌گونه‌ای است که احتمالاً فردی محبوس در یک سلول انفرادی وضعیت خود را نسبت به آن مناسب ببیند، زیرا افرادی که در زندان‌های انفرادی به سر می‌برند از میزان تنبیه خود و دلیل آن کم‌وبیش آگاه‌اند؛ اما در شرایطی که زمان آزادی دوباره نامعلوم می‌شود شرایط برای آنان خارج از حد تصور است. از دیوار آهنی بر معبر ورودی خانه و کوچک شمردن کسانی که سال‌ها در پست‌های عالی حکومتی مشغول به کار بوده‌اند (با رونمایی از دایره‌المعارف فتنه) که بگذریم آنچه دل آدمی را چرکین می‌کند ماجرای انتقال او به بیمارستان به دلیل عارضه‌ی قلبی بود که به دلیل نصب دوربین‌های امنیتی با تأخیر انجام شد. کوچک‌ترین سؤالی که در پی این ماجرا ذهن انسان را درگیر می‌کند این است: «اگر زندانی آسیب‌دیده از هم دیدگاه‌های مسئولین وقت بود، آیا حقوق اولیه‌ی

انسانی این چنین نادیده گرفته می‌شد؟» از منظر دین مبین اسلام که عدالت مفهومی عمیق در بطن آن دارد، آنچه اهمیت دارد پایبندی و برابری در برابر قانون است؛ و تنها میزان برای برقراری عدالت همان قانون است. بر همین اساس می‌خواهیم به یادآوری بندهایی از قانون اساسی ۱۳۷۷ گانه‌ی جمهوری اسلامی ایران بپردازیم.

اصل سی و هفتم: اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

پرسشی که پیش می‌آید اینجاست که پرونده‌ی او در کدام دادگاه صالحه مطرح شده؟ اگر پرونده‌ی او به دادگاه ابلاغ نشده چه کسی عامل آن است؟ این برخورد با فرد متخطی نباید مطابق با قانون اساسی باشد؛ مگر جز این است که تمامی افراد در مقابل قانون یکسان‌اند؟

اصل سی و نهم: هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.

رسانه‌ی ملی به کدامین استنباط در جهت تخریب کسانی قدم برمی‌دارد که نه تنها جرمشان در دادگاه اثبات نشده بلکه حتی به‌عنوان متهم هنوز تفهیم اتهام نشده‌اند؟

کنکاش در پاسخ این سؤال و سؤالاتی از این قبیل نگارنده را به فرمایش ذیل می‌رساند:

امام خمینی (ره): «اگر یک آدم جانی را که مستحق قتل است دارند می‌برند اعدام کنند جایز نیست به او فحش بدهید یا سیلی بزنید و اگر چنین کنید قصاص دارد.» یا «در اهانت کردن به آدمی ولو این آدم خودش مخالف باشد، باز حق اهانت نیست.»

این وظیفه‌ی ماست که برای بازگشت به قانون اساسی به دنبال جواب این سؤالات باشیم؛ زیرا یک حکومت زمانی می‌تواند از خطمشی خود تعدی نکند که از داشته‌هایش پاسداری کند و فراموشی قانون اساسی بیانگر شکاف‌هایی است که در قلب انقلاب پدید آمده.

زندهار از روزی که همین قانون اساسی، نقطه‌ی اتصال همه‌ی ما، مبدل به یک تابلو زیبا اما بی‌روح شود.

شورای صنفی

غزله قدرتی (فیزیک ۹۴)

داشتن رفاه و دغدغه‌های زیستی-اجتماعی در محیطی بدون تنش از نیازهای وجودی هر فرد به شمار می‌رود. در رسیدن به این مهم، هر فرد به‌تنهایی نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. اگر این حساسیت و کنشگری، نمود جمعی پیدا کند و از حیطه‌ی شخصی به حیطه‌ی اجتماعی گسترش پیدا کند، آثار مفیدش تمام اعضای آن جامعه را دربر خواهد گرفت.

به‌طور کلی یک انسان مسئول هرگز نسبت به محیط اطراف خود بی‌توجه نیست. یکی از علل برقراری ظلم و ستم در هر اجتماعی، بی‌تفاوتی و انفعال مردم نسبت به عملکرد خود و مسئولان است.

در محیطی که افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن نسبت به خود و اطرافیان احساس مسئولیت دارند و از کنار هیچ مشکل و ناهنجاری بی‌تفاوت نمی‌گذرند کم‌تر شاهد بی‌عدالتی خواهیم بود.

اگر دانشگاه را مجموعه‌ی کوچکی از یک جامعه در نظر بگیریم و رفتارهای جمعی اعضای تشکیل‌دهنده‌ی آن و تأثیراتش را روی یکدیگر بررسی کنیم، به نتایج جالبی خواهیم رسید؛ یک دانشجوی افزون بر درس خواندن مسئولیت‌ها و نقش‌های دیگری نیز دارد و اگر نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشد به‌مرور درس خواندن در چنین محیطی برایش خسته‌کننده خواهد شد.

یک دانشجوی افزون بر درس خواندن مسئولیت‌ها و نقش‌های دیگری نیز دارد و اگر نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشد به‌مرور درس خواندن در چنین محیطی برایش خسته‌کننده خواهد شد.

بر اثر همین انفعال و بی‌توجهی به وظایف اجتماعی به‌تدریج کمبودهای محیطی که یک دانشجوی بیشترین زمانش را در آن می‌گذراند، بیشتر نمایان می‌شود و تأثیرات مخرب آن بر روی اصلی‌ترین وظیفه‌ی دانشجوی به‌تدریج آشکار می‌شود و اینجاست که شاهد افت تحصیلی و بی‌انگیزگی دانشجویان خواهیم بود.

در سالیان گذشته، به‌منظور پیگیری اصولی و راحت‌تر مشکلات دانشجویان سازمانی

به نام «شورای صنفی» به فعالیت می‌پرداخت.

«شورای صنفی» دانشگاه یکی از سازمان‌های درون دانشگاه بود که برای مشارکت و تصمیم‌سازی در امور صنفی، رفاهی، آموزشی و پژوهشی دانشجویان دانشگاه ایجاد و به فعالیت می‌پرداخت.

در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد و وزارت کامران دانشجو در وزارت علوم بخش آموزشی و پژوهشی از فهرست وظایف شورای صنفی در آیین‌نامه مربوطه حذف شد و تنها بخش رفاهی بر جای ماند و نام این شورا را از «شورای صنفی» به «شورای صنفی رفاهی» دانشجویان تغییر دادند.

به‌واسطه‌ی تغییراتی که در آیین‌نامه‌ی شورای صنفی ایجاد شد، محدوده‌ی اختیارات و فعالیت‌های شورای صنفی کاهش زیادی پیدا کرد؛ عدم فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در مصوبه‌ی جدید زمینه‌ی کاهش اقبال دانشجویان را فراهم آورد.

وظیفه‌ی شورای صنفی در هر دانشگاهی، انعکاس و پیگیری امور صنفی و رفاهی دانشجویان از طریق مسئولان ذی‌ربط دانشگاه و نظارت بر امور محوله است.

«بر اساس ماده ۵ مصوب ۱۳۷۷ امور صنفی به شکل زیر عنوان می‌شود:

۱. امور تغذیه

۲. امور خوابگاه‌ها و سکونت دانشجویان

۳. امور خدماتی و رفاهی از قبیل: امور فروشگاه‌ها و دفاتر تکثیر، رفت‌وآمد دانشجویان، وام‌های دانشجویی و مراکز درمانی

۴. امور کمک‌آموزشی از قبیل: امور کتابخانه‌ها و مراکز کامپیوتر

۵. خدمات آموزشی مرتبط با دانشجویان

۶. امور دیگر به پیشنهاد شورای صنفی و تصویب شورای دانشگاه

طبق آن ماده، اهداف شورای صنفی عبارت بود از:

۱. بهبود وضعیت امور صنفی و رفاهی و کمک به ایجاد شرایط و فضای مناسب‌تر برای تحصیل، فعالیت و سکونت دانشجویان

۲. ایجاد همدلی در میان دانشجویان و مسئولان دانشگاه و آشنایی بیشتر آن‌ها با واقعیت‌ها و مشکلات یکدیگر و تقویت فضای مشارکت و همکاری

۳. افزایش آگاهی دانشجویان نسبت به مسائل صنفی برای تبیین حقوق و مسئولیت‌های ایشان

۴. تقویت نقش و توسعه فعالیت‌های دانشجویان در امور صنفی و رفاهی»

فعالیت‌های شورای صنفی، بعد از چند سال تعطیلی، اخیراً در چندین دانشگاه کشور از سر گرفته شده است.

پس از گذشت سال‌ها و افزایش مشکلات مربوط به دانشجویان، هم‌اکنون نیاز به وجود این شورا -با تصحیح در آیین‌نامه‌ی آن- در سطح دانشگاه‌ها بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

دانشجو در منزلت دانشجو

فاطمه علیزاده (دکتری حرفه‌ای دامپزشک ۹۱)

درد دل‌هایی با مسئولین دانشگاه دارد اما معتقد است تا زمانی که دانشجو همانند موم نباشد هیچ عاملی نمی‌تواند او را شکل دهد مگر آنکه دانشجو خود به این تغییرات اجباری تن دهد. زمانی که دانشجویی دو سال از عمر خود را در دانشگاه گذرانده و حتی ۴ کتاب غیردرسی (سالی دو کتاب) در این دوران خوانده، زمانی که دانشجو از اخبار روز آگاه نیست، حتی گاهی مسئولین دانشگاهش را نمی‌شناسند و از تغییر قوانین دانشگاه آگاه نیست و در صورت آگاهی و نارضایتی هم مسئولیتی برای خود متصور نیست- در این صورت نقد به کدام‌یک بیشتر وارد است؟ دانشجو یا دانشگاه؟

حقیقت این است که دانشجو می‌تواند نقشی بسیار پررنگ‌تر از آنچه ما امروز متصوریم داشته باشد نه تنها بر فضای دانشگاه که بر فضای همان جامعه بی‌رحم که بعدها قرار است وارد آن شود. دانشجویان نه تنها در ارتقاء مرتبه علمی دانشگاه دخیل‌اند بلکه عنصر اصلی جنبش‌های اجتماعی نیز هستند. اینکه چه باعث شده دانشجوی امروز به این رکود و بی‌تفاوتی برسد موضوع بحث نیست (گرچه که شاید بتوان عامل اصلی آن را نگاه ابزاری به تحصیلات دانشگاهی و هدف قرار دادن افزایش کمی فارغ‌التحصیلان برشمرد) بلکه موضوع بحث این است که چگونه از این رخوت خارج شویم؟

مسلماً قدم اول، بالا بردن سطح مطالعه است. مطالعه لزوماً به معنای خواندن کتاب‌های عمیق فلسفی نیست بلکه شروع از نشریات مهجور و مغفول دانشگاه خودمان شاید قدم بزرگی باشد و حمایتی باشد از هم‌سالانمان که جسارت می‌کنند و می‌نویسند و برای فکر و توانایی‌های خود احترام قائل‌اند. چرا قدم اول را مطالعه گذاشتیم؟ زیرا مطالعه ما را با دنیای فکری و چالش‌های ذهنی هر نویسنده مواجه می‌کند، خواه نویسنده معاصر باشد یا در زمانه‌ی دیگری از تاریخ زیسته باشد. در نتیجه جهان‌بینی ما از طریق صفحات کتب و نشریات گسترش می‌یابد و این‌گونه خوب و بد را با «تفکر» می‌شناسیم و تجربه می‌کنیم نه با «صرف عمر خود». از طریق مطالعه می‌توان با بسیاری از انسان‌های تاریخ‌ساز ارتباط برقرار کرد بی‌آنکه آن‌ها را ببینیم و به این طریق دادخواهی، اندیشه‌ورزی، شکیبایی، منطق، جسارت بیان و... را هم می‌آموزیم. قدم دوم عضویت در تشکلهای دانشجویی است. ارتباطات اجتماعی ناشی از فعالیت در تشکلهای همانند یک غلتک بسیاری از سنگریزه‌های شخصیت جوان و خام یک دانشجو، اعم از کمبود اعتمادبه‌نفس، ضعف مهارت‌های نوشتاری، ناتوانی در گفتن منطقی و درعین‌حال چالشی و... را بر سر راه خود تبدیل به خاک نرم می‌کند و شخصیت جوان را صیقل می‌دهد.

و اما قدم سوم تقویت «باور» تأثیرگذاری و تغییر است. سرمنشأ تمام تغییرات بیرونی، تحولاتی در درون آدمی است و تغییرات بزرگ میسر نخواهد شد مگر به همبستگی اجزاء کوچک. همچنان که مولانا می‌گوید: تو مگو همه به جنگ‌اند و ز صلح من چه آید؟/ تو یکی نه ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

به این طریق حال و هوای حقیقی دوران دانشجویی را تجربه می‌کنیم و دانشجویی‌مان در کلاس‌های درس و هرازگاهی گردش و تفریح خلاصه نمی‌شود. تغییر و اصلاح، یک‌روزه و با همت یک نفر میسر نمی‌شود، بلکه نیازمند صبر و وحدت فکری و عملی در جامعه است. بیا بیا دانشجویانی جسور اما آرام، نقاد اما صبور باشیم و پیش از آنکه دهان به اعتراض بگشاییم اصلاح را از خودمان شروع کنیم.

جایی که انتقادات و اعتراض‌های فراوانی به این طرح پلیس صورت گرفته است. آن‌ها این اقدام را عامل بی‌اعتمادی شهروندان نسبت به یکدیگر و همچنین سوءاستفاده‌ی برخی افراد از این عنوان خوانده و طرح را مبهم، حساب‌نشده و بدون برنامه و کارشناسی می‌دانند. برخی کاربران با اشاره به عملکرد سازمان‌های پرورش مأمور مخفی در دنیا، اجرای این طرح را بی‌نتیجه می‌دانند. از نظر کاربران معترض به این اقدام این طرح موجب ایجاد نفرت و دشمنی میان مردم است. چراکه نه تنها فضای رعب‌انگیزی برای گروهی ایجاد می‌کند بلکه موجب شک و بدبینی نسبت به افراد با ظاهر مذهبی می‌شود.

خبرگزاری‌ها نیز اجرای طرح گشت نامحسوس را مورد نقد و بررسی از جهات مختلف قرار داده و سؤالاتی در ارتباط با علل اجرای این طرح، شیوه‌ی شناسایی و آموزش این افراد، میزان حقوق آن‌ها، چگونگی راستی‌آزمایی گزارش‌ها و نحوه‌ی اعتراض شهروندان به اقدام این افراد مطرح کردند. همچنین سؤالاتی درباره‌ی علت رفتار متفاوت پلیس در ایام راهپیمایی و انتخابات با دیگر اوقات در مواجهه با بانوان مطرح شده است. چراکه در ایام انتخابات بانوان بدحجاب جزو مردم شریف ایران نام برده می‌شدند و حال دارای مشکل اخلاقی تلقی می‌گردند.

امان‌الله قزایی مقدم، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، در قسمتی از تحلیل خود آورده است که این طرح برای برخورد با مزاحمان نوامیس اقدام بسیار خوبی است؛ اما در مورد بحث حجاب من معتقدم موفق نخواهد بود، زیرا تجربه‌ی این موضوع را ثابت کرده است. نکته‌ی اصلی اینجاست که این اقدامات نتیجه‌ی عکس در فرهنگ‌سازی‌های اسلامی خواهند داد.

بهمن کشاورز، حقوق‌دان و وکیل دادگستری، در بخشی از گفته‌هایش به این موضوع اشاره کرد که در قانون آیین دادرسی کیفری عبارتی با مفهوم «پلیس نامحسوس» وجود ندارد و این افراد نمی‌توانند «ضابط قانون» محسوب شوند. همچنین تأکید کرد، مقام قضائی نیز که معمولاً بازپرس است، باید پس از احراز وجود دلیل کافی، فرد موردنظر را احضار کند و این احضار در صورتی که بدون وجود دلیل کافی باشد، تخلف

از دوازده سال دوران دانش‌آموزی گذر کردیم و پای به روزگار دانشجویی گذاشتیم. بعضی به جبر و بعضی به اختیار. بعضی به شوق رسیدن به اهداف علمی‌مان و بعضی دیگر به جبری اجتماعی مبنی بر داشتن مدرک. دور از واقعیت نیست اگر بگوییم این مورد حتی اگر اجباری باشد هم از معدود «مجبوریات» خوشایند است. حتی برای تجربه حال و هوای دانشجویی یا کسب عنوان «آدم دانشگاه رفته» هم که شده نمی‌توان یک «نه» محکم به این جبر گفت؛ اما مگر چه تصویری از دانشجو و دانشگاه در ذهنمان بود که سودای آن را در تمام سال‌های دبیرستان و تمام لحظات درس خواندن-خواندن‌های پشت کنکور در سر داشتیم؟ شاید نقطه‌ی مشترک فکر همه‌ی ما این بود که دانشگاه محلی است برای مواجهه با افرادی تحصیل کرده و کسب تجارب گوناگون و همچنین گذرگاه خوبی خواهد بود برای ورود به جامعه‌ای به مراتب بزرگ و البته بی‌رحم‌تر.

اما حالا نگاهی به پشت سر بیندازیم و ببینیم در چند سال عمر گذشته‌ی خود در این دانشگاه، چه به دست آورده‌ایم و چه تغییرات مثبتی داشته‌ایم؟ دانشگاه به‌واقع چقدر در رشد فکر و شخصیت ما مؤثر بوده است؟ اگر جزو آن دسته افرادی هستید که معتقدند دانشگاه تاکنون برایشان تفاوت‌چندانی با مدرسه نداشته است، بهبود وضعیت این جایگاه را وابسته به دانشجو میدانید یا مسئولین دانشگاه؟ اصلاً چه توقعاتی از دانشگاه داشته‌اید که تا به حال برآورده نشده است؟

عده‌ای از ما احتمالاً قبل از ورود به دانشگاه، رؤیای گذراندن دوران دانشجویی در شهری بزرگ‌تر از محل سکونت‌مان را داشتیم تا مگر به این واسطه مستقل شویم یا با زندگی صنعتی آشنا شویم و موجبات سازگاری پیدا کردن و بعدها پیشرفت در این نوع زندگی را برای خودمان فراهم کنیم. عده‌ای صرف علاقه به تحصیل علم آمدیم. بعضی‌هایمان احتمالاً در گوشه‌ی ذهن شوق شناخت و ارتباط با جنس مخالف را هم داشتیم، چراکه ۱۲ سال در مدرسه‌های تک جنسیتی بزرگ شدیم. بعضی آمدیم درس بخوانیم تا در آینده شغل و درآمد خوب داشته باشیم اما اگر واقعاً از ما پرسیده شود برای چه به دانشگاه آمدی احتمالاً برای اینکه جوابمان شکل زیباتری به خود بگیرد حداقل در کنار تمام اهداف مذکور به تفاوت‌های اجتماعی انسان دانشگاه رفته و نرفته نیز اشاره می‌کنیم؛ اما مقصود از این «تفاوت‌های اجتماعی» دقیقاً چیست؟ آیا این تفاوت‌ها فقط در تجربه دوران دانشجویی و در دانشگاه میسر می‌شود؟ یا وقتی فرد برای کسب تجربیاتی خاص به دانشگاه می‌آید، به این معناست که خارج از دانشگاه ناتوان از کسب آن تجربه‌ها است؟ تا حدودی می‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد، زیرا دانشگاه فرصت‌هایی را پیش روی جوانان قرار می‌دهد که خارج از آن به‌سختی می‌توان به آن‌ها دست یافت؛ اما مسئله این است که دانشجو به‌عنوان عنصر فعال و پویای جامعه پس از ورود به دانشگاه نباید منتظر آن باشد که تجارب به دنبال او بیایند بلکه خود او باید به دنبال کسب تجربه باشد.

گرچه نگارنده خود به‌عنوان دانشجو (و دانشجو هم به‌عنوان عنصری همواره منتقد)

زخم نامحسوس

فاطمه زارعی
(فیزیکی ۹۱)

«هلیکوپتر گشت پلیس بود که از پشت پنجره‌ها به خانه‌های مردم سرک می‌کشید. ولی این هلیکوپترهای پلیس چندان اهمیتی نداشتند، بلکه مهم‌تر از آن‌ها پلیس افکار بود.»

۱۹۸۴- جورج اورول

در روزگاری به سر می‌بریم که اخبار پیرامون گشت نامحسوس ارشاد هر لحظه به گوش می‌رسد. ماجرا از جایی آغاز شد که صبح روز دوشنبه ۳۰ فروردین سردار ساجدی‌نیا اعلام کرد که از امروز گشت نامحسوس پلیس امنیت اخلاقی نیز در سطح معابر فعالیت خود را آغاز خواهد کرد. بر این اساس بیش از ۷۰۰۰ نیروی زن و مرد با حضور در معابر نسبت به رصد این موارد و اطلاع آن به پلیس امنیت اقدام خواهند کرد.

این مأمورین در صورت مشاهده‌ی مواردی همچون مزاحمت برای نوامیس، آلودگی صوتی، کشف حجاب در خودرو و انجام حرکات نمایشی در خیابان، از طریق سامانه‌ی پیامکی به مرکز پلیس امنیت اخلاقی اطلاع می‌دهند. سپس پلیس امنیت با این افراد تماس گرفته و خواستار مراجعه‌ی آن‌ها می‌شود.

به گفته‌ی ساجدی‌نیا اگر این افراد از دستور پلیس سرپیچی کنند پلیس به منازل آن‌ها مراجعه می‌کند و اگر آدرس این افراد مخدوش شده یا به هر دلیل تغییر کرده باشد، با آنان تماس گرفته می‌شود. همچنین تخلف خودروی مذکور در فهرست افراد خاطی ثبت شده و هنگام نقل‌وانتقال پلاک و یا فروش خودرو و یا هنگام دریافت خدمات برای خودرویشان این افراد شناسایی و با آنان برخورد می‌شود. ضمن آنکه تا اطلاع ثانوی به این افراد خدماتی نیز ارائه نخواهد شد.

این اقدام با واکنش تند بسیاری از مردم در شبکه‌های اجتماعی روبه‌رو شده است. تا

مجلس در کشورهای جهان

فرهاد شکوهی (فیزیک ۹۴)

به عبارت دیگر تنها بخشی از قوانین آمریکا در کل کشور مشترک هستند، ویژگی مثبت این ساختار این است که علاوه بر توجه به نظر اکثریت، حقوق اقلیت نیز دچار آسیب نمی‌شود و افراد می‌توانند در صورت نارضایتی خود تا حدودی به شرایط مطلوبشان نزدیک شوند.

قوه‌ی مقننه‌ی آمریکا شامل دو مجلس سنا و نمایندگان می‌شود، هر دو مجلس دارای قدرت قانون‌گذاری به‌گونه‌ای برابر هستند و هر قانون برای تصویب نیاز به تأیید هر دو مجلس دارد، البته هر یک از دو مجلس وظایف اختصاصی مربوط به خود را بر عهده دارند. جلسات دو مجلس جدا از هم برگزار می‌شود و تنها یکبار در سال این دو مجلس جلسه‌ی مشترک دارند. در مجلس نمایندگان هر یک از ۵۰ ایالت متناسب با جمعیت آن تعداد نمایندگان متفاوتی دارند اما در مجلس سنا هر ایالت صرف‌نظر از جمعیت آن دارای ۲ عضو می‌باشند که این سناتورها با رأی مردم به مجلس سنا راه می‌یابند. ریاست سنا بر اساس قانون اساسی ایالات‌متحده‌ی آمریکا بر عهده‌ی معاون اول رئیس‌جمهور است اما با توجه به اینکه معاون رئیس‌جمهور در تمام جلسات حضور ندارد، در غیاب وی عضو ارشد حزب اکثریت جلسات را اداره می‌کند. از دیگر نکات جالب قوه‌ی مقننه در آمریکا این است که برخلاف بسیاری از کشورهای جهان هیچ نهادی حق انحلال کنگره را ندارد.

۲. سوئیس: در سوئیس با حکومت جمهوری فدرالی روبرو هستیم که شامل سه سطح سیاسی «ملی»، «استان» و «ناحیه» است، دموکراسی در سوئیس به شکل منحصربه‌فردی دموکراسی نیمه مستقیم است به این معنا که مردم علاوه بر رأی دادن به نمایندگان خود در هر یک از ۳ سطح سیاسی ذکرشده، خود نیز می‌توانند مستقیماً نظر خود را به متن قانون اساسی و یا قانون مصوب این مجالس به‌صورت همه‌پرسی‌های اختیاری و یا اجباری اعمال کنند. ثمره‌ی این دموکراسی نیمه مستقیم می‌تواند این باشد که اگر نمایندگان مردم قانونی را تصویب کنند که مورد استقبال مردم واقع نشود و یا با منافع اکثریت مردم تضاد داشته باشد، به‌وسیله‌ی این نظرخواهی‌ها نظر خود را اعلام کرده و از تصویب قانون جلوگیری نمایند. قوه‌ی مقننه در سوئیس قدرت اصلی کشور به شمار می‌آید به‌گونه‌ای که مجلس فدرال «سطح ملی» در این کشور علاوه بر قانون‌گذاری وظیفه‌ی انتخاب اعضای هفت‌نفره‌ی دولت فدرال بر عهده‌دار است.

پارلمان دومجلسی سوئیس، از دو مجلس شورای ملی و شورای دولت‌ها به وجود آمده است. هر دو مجلس با رأی‌گیری مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. این دو مجلس در اکثر مواقع جلسات خود را جدا از هم برگزار می‌کنند و تنها برای مواقع خاص مانند انتخابات جلسه مشترک دارند همانند آمریکا هر دو مجلس از قدرت مساوی برخوردار هستند و هر قانون برای تصویب نیاز به تأیید هر دو مجلس دارد.

نکته‌ی جالب در قوه مقننه سوئیس این است که نمایندگی شغل محسوب نمی‌شود و جز یک مقدار معین سالانه نمایندگان حقوقی را دریافت نمی‌کنند.

در شماره‌های بعد به معرفی سایر قوا در کشورهای مختلف می‌پردازیم.

با توجه به انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی لازم دانستیم تا به معرفی این نهاد قانون‌گذاری پرداخته و آن را در ایران و سایر کشورهای جهان مورد بررسی قرار دهیم.

در آن دسته از کشورهای جهان که دارای حکومتی انتخابی هستند، قوانین کشور با توجه به نظر مردم تصویب شده و با نظر آن‌ها دستخوش تغییر می‌شوند. البته به علت وسعت و جمعیت بالای کشورها و وجود مشکلات مختلف، مردم معمولاً به صورتی غیرمستقیم در قانون‌گذاری نقش دارند، به این ترتیب که در انتخاباتی آزاد، تعدادی نماینده را تعیین می‌کنند و این نمایندگان به شکل نیابتی از سوی مردم اقدام به تصویب قوانین می‌کنند.

مجلس متشکل از این نمایندگان، قوه‌ی مقننه و قانون‌گذار به شمار می‌رود و با نام‌های دیگری چون پارلمان و کنگره نیز شناخته می‌شود.

در بیشتر کشورهای جهان، قوه‌ی مقننه از دو مجلس تشکیل می‌شود؛ در این نظام‌ها مجلس نمایندگان (مجلس سفلا) قانون‌گذار اصلی و مجلس دوم (مجلس علیا) به‌نوعی مکمل مجلس اول است.

در کشور ایران، شاهد نظام تک مجلسی منحصربه‌فردی هستیم، قوه‌ی مقننه‌ی ایران از موارد زیر تشکیل شده است:

۱. «مجلس شورای اسلامی» متشکل از ۲۹۰ نماینده‌ی انتخاب شده توسط مردم که قبل از آن توسط شورای نگهبان تأیید صلاحیت شده‌اند. بخش عمده‌ی قانون‌گذاری‌ها توسط این نهاد صورت می‌پذیرد.
۲. شورای «نگهبان»، شورایی متشکل از ۱۲ عضو که ۶ عضو فقیه آن توسط شخص رهبری تعیین و ۶ عضو حق‌وقدان آن با پیشنهاد رهبری به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی‌گیری آنان منصوب می‌شوند. عمده فعالیت این شورا بررسی صلاحیت نامزدها در تمامی انتخابات سراسری کشور به‌جز انتخابات شورای شهرها و روستاها و همچنین نظارت بر برگزاری انتخابات است. همچنین این شورا وظیفه‌ی نظارت بر قوانین تصویب‌شده در مجلس شورای اسلامی و نیز انطباق آن‌ها با شرع و قانون اساسی را بر عهده دارد.
۳. در موارد اختلافی میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، تصمیم نهایی با مجمع تشخیص مصلحت نظام خواهد بود. تعداد اعضای این مجمع ۴۴ نفر ثابت و ۱ نفر میهمان متناسب با موضوع آن جلسه است که اعضای ثابت (حقیقی) آن هر ۵ سال یک‌بار و از طریق حکم رهبر انتخاب می‌شوند و اعضای حقوقی آن را روسای قوای سه‌گانه، فقهای شورای نگهبان، رئیس شورای عالی امنیت ملی، وزیر یا رئیس سازمانی که موضوع موردبحث آن جلسه به نهاد تحت مسئولیتش مربوط است و رئیس کمیسیون متناسب با موضوع بحث از مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌دهند.

برای توضیح بیشتر، دو کشور ایالات‌متحده‌ی آمریکا و سوئیس را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. ایالات‌متحده‌ی آمریکا: نوع حکومت آمریکا جمهوری فدرال است. در این نوع از حکومت مردم علاوه بر انتخاب نمایندگان مجلس ملی در هر یک از مناطق (ایالت‌ها) نیز اقدام به انتخاب نمایندگان برای مجالس ایالتی خود می‌کنند؛ این مجالس قوانین ایالتی را تصویب می‌کنند. این قوانین با قوانین ایالات دیگر متفاوت هستند اما نمی‌توانند با قوانین

مقام قضایی محسوب خواهد شد. دکتر حسن روحانی، رئیس‌جمهور، نیز نسبت به این طرح واکنش نشان داد و با بیان اینکه کرامت انسانی را خدا به انسان‌ها داده و این کرامت مقدم بر دین است گفت: «یک طرح‌هایی در کشور اجرا می‌شود که بخشی از آن مربوط به دولت می‌شود و بخشی از طرح‌ها نیز مربوط به دستگاه‌های دیگر مثل قوه‌ی قضاییه یا دیگر نیروهاست. اولین وظیفه‌ی ما در قبال مردم احترام به شخصیت و جایگاه و کرامت مردم است. همه‌ی ما باید در زمینه‌ی فرهنگی با کار و تلاش به‌گونه‌ای عمل کنیم که مسئله‌ای که از طریق فرهنگی قابل حل است از طرق دیگر حل نکنیم.»

با توجه به گزارش ذکرشده از واکنش مردم، رسانه‌ها و مسئولین به نظر می‌رسد اجرای این طرح عواقب خوبی نداشته باشد. هنگامی که شغل چند هزار نفر از ساکنین شهری زیر نظر داشتن رفتار و پوشش مردم داخل خودروهایشان، آن هم به‌صورت نامحسوس باشد، چه بر سر آن جامعه می‌آید؟ آیا شاهد ایجاد فضای ربانگیزی نخواهیم بود؟ و آیا این فضای است که جامعه‌ی مدنی ایران انتظار برقراری آن را دارند؟ آیا اجرای این طرح موجب امنیت اخلاقی خواهد شد؟ اگر قرار بود فشار هرچه بیشتر بر مردم موجب اطاعت آن‌ها شود چرا پیش‌ازاین محقق نشده؟

علاوه بر پرسش‌های مطرح‌شده درباره‌ی علل و عواقب این اقدام، سؤالاتی درباره‌ی نحوه‌ی اجرای آن نیز پیش می‌آید؛ از جمله این که معیار صحت ادعای این مأمورین چیست؟ درحالی‌که حتی اگر پلیس به آنان اطمینان صد درصد داشته باشد باز هم این اعتماد نمی‌تواند ادله‌ی حقوقی اثبات اتهام محسوب شود. پس حقوق شهروندان در این میان کجا خواهد رفت؟ همچنین توجه به هزینه احتمالی اجرای این طرح خالی از لطف نخواهد بود. بنا به محاسبات روزنامه‌ی اعتماد، اگر هر یک از ۷ هزار مامور نامحسوس در پایتخت روزی دو ساعت کار کنند هزینه‌ی سالانه‌ی طرح ۱۴ میلیارد و ۷۸۱ میلیون تومان است (آن هم بر اساس حقوق پایه‌ی حداقلی وزارت کار و نه نیروهای مسلح). درحالی‌که پلیس مسئولیت‌هایی همچون امنیت شهرها، روستا و جاده‌ها، شناسایی باندهای تبهکار، مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر و مسئولیت‌های سنگین دیگری دارد، این مقدار هزینه، زمان و نیروی کار بایستی صرف گزارش نوع پوشش و رفتار مردم و رسیدگی به پرونده‌های آنان شوند؟

پس از همه‌ی این پرسش‌ها مطرح می‌شود که چرا این طرح مانند تمامی طرح‌های دیگر فرهنگی کشور فاقد کارشناسی و تحلیل دقیق است؟ آیا بانیان طرح درصد تأثیر پیش‌بینی‌شده‌ی آن را مشخص کرده‌اند؟ در چه صورت و پس از گذشت چند سال با اتکا به داده‌ها متوجه خواهیم شد این طرح موفق یا ناموفق بوده است؟ وضعیت موفقیت طرح‌هایی مانند گشت ارشاد چطور بوده و ضریب تأثیر آن‌ها چند درصد بوده است؟ سؤالاتی که احتمالاً با توجه به ضعف کارشناسی و عدم حضور کارشناس، بدون جواب خواهند ماند.

امید است که این پرسش‌ها و ده‌ها سؤال دیگر که ذهن همگان را به خود مشغول کرده است، با پیگیری دولت و مسئولین مواجه شود تا شاهد اجرای چنین طرح‌هایی نباشیم؛ چراکه نه تنها امنیت اجتماعی را برقرار نمی‌سازد بلکه موجب از بین رفتن عزت و کرامت انسانی و اعتماد اجتماعی شده و چه‌بسا خود، فساد اخلاقی را به دنبال داشته باشند.

منابع:

خبرگزاری‌های ایسنا، شرق، همشهری، فرارو، عصر ایران و اعتماد

گروه فشار چیست؟

عارفه عطامش (فیزیک ۹۰)

گروه فشار چیست؟ آنچه در این باره مشخص است، این است که این گروه‌ها، شباهتی به گروه‌های صنفی ندارند. این اصطلاح در مورد گروه‌هایی به کار می‌رود که با وسایلی خاص، مراجع تصمیم‌گیری را تحت فشار قرار می‌دهند و در تصمیم‌گیری‌ها در امور مختلف کشور و دولت، با اعمال فشار، قدرت‌نمایی می‌کنند. به گفته‌ی «ویبتر» (۱)، مقصود از گروه فشار هرگونه سازمان داوطلبانه‌ی بیرون از ساختار حکومتی است که می‌کوشد بر جابه‌جایی یا انتصاب مقامات حکومتی، اتخاذ سیاست عمومی و اجرا یا اصلاح آن تأثیر گذارد.

گروه‌های فشار در ایران، حتی پس از انقلاب جمهوری اسلامی، حضور دارند و با رویه‌ای متفاوت، به بقای خود ادامه می‌دهند. افراد خود را با اثرگذاری بر انتخابات مختلف کشور، وارد ساختار حکومتی می‌کنند و از همه‌ی اختیارات غیرقانونی خود، برای ایجاد اختلال در امور کشور و مردم و نقض دموکراسی با بهانه‌ها و تعابیر عجیب، استفاده می‌کنند؛ از این رو نباید این گروه‌ها را، با احزاب که دارای بدنه و مرام‌نامه‌ی مشخص هستند و اهداف عمومی

خود را در راستای قانون به جلو می‌برند، اشتباه گرفت. عملکرد گروه‌های فشار، عملکردی غیراخلاقی و حتی اغلب غیرقانونی است؛ با وجودی که برخی از آن‌ها برای شروع فعالیت خود، از وزارت ارشاد مجوز اخذ کرده‌اند، اما خود را ملزم به رعایت قوانین، در ادامه‌ی فعالیت‌های خود نمی‌دانند. به گفته‌ی یکی از مسئولان انصار حزب‌الله، به نقل از خبرگزاری ایسنا، این گروه نیازی به مجوز وزارت کشور جهت ادامه‌ی فعالیت ندارد؛ نکته‌ی جالب‌توجه این است که این گروه تاکنون هم برای اقدامات غیرقانونی و مخرب خود، مورد بازخواست هیچ نهادی قرار نگرفته است؛ این در حالی است که متأسفانه در بسیاری موارد اقدامات صنفی و قانونی مردم طبق اصل بیست و هفتم قانون اساسی، مورد برخورد شدید مسئولان قرار گرفته است و بسیاری از افرادی که مطابق حق قانونی خود، دست به اعتراض و تجمع «بدون استفاده از هیچ‌گونه سلاحی» زده‌اند، به تعبیر افراد همین گروه‌ها، محارب و ضد نظام شناخته شده و هنوز در زندان به سر می‌برند و دردناک‌تر این‌که فردی تنها به جرم جستجوی پسرش، توسط افراد همین گروه‌ها به ۹۱ روز زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود. (۲)

گروه‌هایی که خود در اعتراضاتشان، حتی به اصول قانون اساسی کشور پایبند نبوده‌اند؛ چه از جهت حمل سلاح و چه از جهت «مخل به مبانی اسلام نبودن» با وجود این‌که شعار این گروه‌ها اسلام و رعایت موازین آن و پیروی از ولایت‌فقیه است، خود کاملاً با آداب اولیه‌ی آن بیگانه‌اند که از موارد بارز آن ادبیات بی‌ادبانه و توهین‌آمیز نسبت به هر منتقد و بعضاً غیرمنتقد غیرخودی است که حتی در رسانه‌های خود از آن استفاده می‌کنند.

آتش زدن انتشارات مرغ آمین (۳)، استقبال از کشتار

شارلی ابدو (۴)، برهم زدن مکرر سخنرانی‌های دکتر سروش، تجمع در مقابل روزنامه‌ی سلام، تجمع و اقدامات خرابکارانه در مقابل بسیاری از سینماهای کشور، جلوگیری از سخنرانی سید محمد خاتمی (نامزد انتخابات سال ۷۶) در مشهد، حمله به کوی دانشگاه تهران، حمله به دفاتر احزاب اصلاح طلب در شهرهای مختلف، حمله به کنسرت‌های مجوزدار، برهم زدن سخنرانی‌های مجوزدار در دانشگاه‌های مختلف کشور (۵)، بی‌احترامی و تهدید وزرا در مجلس (۶) از جمله اقدامات غیرقانونی این گروه‌ها در سطح کشور بوده است که تا کنون هیچ فردی برای انجام آن‌ها مورد بازخواست قرار نگرفته است.

هم‌چنین اقدام اخیر آنان، حمله به سفارت عربستان در تهران و کنسولگری آن در مشهد نیز از سوی هیچ نهاد قانونی، مورد پیگرد قرار نگرفت و نیروی انتظامی تنها به گفتن «مردم را که نمی‌شود زد» (۷) بسنده کرد. با وجود انتشار تصاویر افراد حاضر در این اقدام در اغلب رسانه‌های داخلی - حتی به‌صورت افتخارآمیز در



رسانه‌های خود این گروه‌ها - مقامات مسئول با بهانه‌ی عدم شناسایی افراد، از احقاق حقوق مردم خودداری می‌کنند و این اقدام را به افراد معترض و فتنه‌گران انتخابات (۸) و عوامل نفوذی و غیره ارتباط می‌دهند و در حالی که در عکس‌های منتشر شده، تصاویر افراد مسئول و شناخته شده‌ی این گروه‌ها واضح است، تنها به دستگیری افراد بی‌نام و نشانی می‌پردازند که هیچ قدرتی نداشته و تنها به عنوان مزدور و بازپچه در این گروه‌ها ایفای نقش می‌کنند. گویی حتی مقامات قضایی و اجرایی هم در مقابله با این گروه‌ها ناتوانند. از این روست که در عرف جامعه، اقدامات این گروه‌ها، اقداماتی غیر اخلاقی و ناقض دموکراسی خوانده می‌شود و قابل مقایسه با گروه‌های صنفی و دانشجویی و مردمی نیستند.

۱. عالم، ۱۳۸۸، ۳۵۹.

۲. www.kaleme.com

۳. تاوان دادخواهی؟ گویا نیوز، ۶ آبان ۱۳۸۶.

۴. نشریه گروه انصار حزب‌الله با تیتر «امسال ایام ربیع نور علی نور شد/ دشمن هتاک نبی روانه گور شد» و با روایت «حمد و سپاس بی کران خدای سرمدی و هزاران تبریک و تهنیت به امت محمدی»

۵. روزشمار نامنی در اجتماعات و میتینگ‌ها در وب‌گاه روزنامه ایران (شماره ۲۱۹۶، دوشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۱)

۶. <http://www.ilna.ir>

۷. وبسایت‌های ایسنا، کلمه، انتخاب، تابناک، آفتاب نیوز

۸.

پخش سخنان غلامحسین اژه‌ای در صدا و سیما و

وبسایت‌های مشرق نیوز و...

سیاست‌های ناآگاهانه در قبال جامعه‌ی دامپزشکی

مرجان محمودآبادی (دکتری حرفه‌ای دامپزشک ۹۲)

در شرایط کنونی بهداشت سلامت انسان از بهداشت سلامت حیوانات جدایی‌ناپذیر است. دامپزشکان نقش بی‌بدیلی در افزایش تولید محصولات دامی، تولید پروتئین با منشأ دامی، تأمین سلامت جامعه، امنیت غذایی و جلوگیری از روندهای ایجاد بیماری خصوصاً بیماری‌های قابل انتقال بین دام و انسان - که حدود نیمی از عوامل بیماری در انسان ناشی از آن است - دارند. آن‌ها در حفظ ارتقای سلامت جامعه رسالت بسیار مهمی را به انجام می‌رسانند. در نتیجه اگر نقش اهمیت دامپزشکی نادیده گرفته شود طبعاً جامعه دچار مشکلات معضلات

جبران‌ناپذیری خواهد شد.

درخواست ریاست

سازمان غذا و دارو

(رسول دیناروند)

از ریاست سازمان

دامپزشکی در

آبان ماه سال

جاری مبنی بر

به‌کارگیری دکتر

داروساز انسانی

به‌عنوان مسئول

فنی و بهداشتی



کارخانه‌های داروسازی دامپزشکی و شرکت‌های تولید داروهای دامی، واکنش بسیاری از دامپزشکان دانشجویان مشغول تحصیل در این رشته را به دنبال داشت و موجی از نگرانی را در جامعه‌ی دامپزشکی به وجود آورد. با توجه به اینکه دامپزشکی حوزه‌ای کاملاً تخصصی است دکتر داروساز باید بتواند:

۱. مکانیسم داروهای دامی و فارماکینتیک آن‌ها را در بدن دام بشناسد با توجه به این موضوع فعالیت در بخش داروهای دامی نیازمند آشنایی کامل با دام حیوانات اهلی، ساختمان و فیزیولوژی بدن دام، بیماری‌های دام و چگونگی درمان دام است با توجه به نکات ذکر شده این امر از توان دکتر داروساز انسانی خارج بوده و به‌کارگیری وی در این زمینه مشکلاتی فراوانی را به دنبال خواهد داشت.

۲. روندهای ایجاد بیماری‌های مشترک بین دام انسان را به‌خوبی می‌شناسد در صورتی که داروساز اطلاعات چندانی در این زمینه ندارد و کار در این حیطه مستلزم آشنایی کامل با بیماری‌ها و درمان بیماری‌هاست.

سالانه نزدیک به ۱۵۰۰ دامپزشک در کشور فارغ‌التحصیل می‌شوند. دامپزشک در دوران تحصیل خود حدود ۲۲۰ واحد درسی از جمله فارماکولوژی (علم شناخت و استفاده از داروها در تشخیص، پیشگیری و درمان بیماری‌ها) را می‌گذرانند و می‌توانند در حوزه‌ی داروهای دامی به‌عنوان ناظر فنی و بهداشتی نقش خود را به‌خوبی ایفا کنند. با توجه به عدم تناسب بین تعداد فارغ‌التحصیلان این رشته و نیاز کشور به دامپزشک و نبود امنیت شغلی فارغ‌التحصیلان این رشته جایگاه‌های محدودی از شغل خود سراغ دارند و اخذ تصمیمات این‌چنینی نیز عرصه‌ی کاری را برای دامپزشکان سخت‌تر می‌کند. امیدواریم تمامی تصمیمات مدیریتی کشور کارشناسی شده و توسط متخصصین اتخاذ شوند.



دفاعیات امید

از طرفی دیگر در بین سخنان امید چندین و چند بار تأکید شده است که با توجه به مشغولیت‌های علمی و دانشگاهی هیچ‌گاه فرصت فعالیت سیاسی را نداشته است و هیچ مدرکی نیز از سیاسی بودن وی و داشتن فعالیت سیاسی از او موجود نیست و مدرکی مستدل بر گناه کار بودن او وجود ندارد.

امید در دی‌ماه ۹۰ در نامه‌ای قابل تاملی می‌نویسد: «امروز که این نامه را تحریر می‌کنم حدود ۱۰ ماه است بدون هرگونه دلیل و مدرکی (و شاید در اثر یک سوء تفاهم) در بازداشت به سر می‌برم. پس از چند بار تفهیم اتهام متفاوت از جمله شرکت در تجمعات غیرقانونی و اختلال در نظم و امنیت، نهایتاً اتهاماتی واهی و بی‌اساس که روحم را آزرده کرده است با عنوان «ارتباط با دول متخاصم و کسب درآمد نامشروع» را به من تفهیم کردند که یقیناً این اتهامات با توجه درخواست‌ها و عملکرد مسئولین امر کاملاً منافات دارد و با هیچ منطق و عقل سلیمی همخوانی ندارد.

چگونه می‌شود به کسی که متهم به جاسوسی یا ارتباط با اجانب است اطمینان کرد و او را به محرمانه‌ترین و سری‌ترین بخش اسرار نظام دعوت کرده و از او درخواست همکاری نمود؟ دعوت‌های مکرر مسئولین امنیتی و اطلاعاتی و تحت فشار قرار دادن خانواده‌ام جهت متقاعد کردن من به همکاری و نشان دادن در باغ سبز و وعده‌ی حمایت‌های مختلف همچون آزادی و ادامه تحصیل در همان دانشگاه قبلی خودم (دانشگاه آستین تگزاس) برای کسی که تاکنون هیچ فعالیتی خارج از دانشگاه و محافل علمی دنیا نداشته و با عالم سیاست بیگانه است چه معنا و مفهومی را تداعی می‌کند؟

و در پشت این اتهام زنی‌ها و فشارها چه هدفی نهفته است؟ اگر چه من به‌عنوان یک ایرانی حاضر به همه گونه خدمت و جان‌فشانی برای کشورم هستم لیکن بنده همیشه این استدلال و پاسخ را به بازجویان و نمایندگان اعزامی از نهادهای مختلف داشته و دارم که: امروز که هیچ خطایی نکرده‌ام و هیچ

امید دیدار

اطلاعی از موضوعات و فعالیت‌های محرمانه نظام ندارم با من این‌گونه رفتار می‌شود و تمام زندگی و خانواده‌ام را به‌واقع گروگان گرفته‌اند. در آینده اگر راضی به همکاری شوم و به سبب آن از این اطلاعات و اسرار مطلع شوم با من چه رفتاری خواهد شد؟ و چه چیزی را برای حصول اطمینان و اعتمادشان از من به گروگان خواهند گرفت؟»

وی خاطرنشان کرد: «اکنون به‌عنوان عکس‌العمل طبیعی یک زندانی که به حرمت و حقوق اولیه انسانی او توهین شده است اعلام می‌کنم که بعد از این حاضر نیستم در این دادگاه حضور یافته و از خود دفاعی بکنم و اگر هم اجباراً مرا به دادگاه ببرند قطعاً سکوت کرده و دفاعی نخواهم کرد تا ایشان با فراغ بال به آنچه از قبل برای من تجویز کرده‌اند حکم دهد» او پس از مدتی در نامه‌ای که از زندان منتشر کرد گفت که دستگیری و زندانی شدنش پس از آن رخ داد که پیشنهاد همکاری با دستگاه‌های نظامی-امنیتی ایران را رد کرده بود.

و همچنین افزود: «این حکم ۱۰ ساله حبس نه برای خطای رفته از کسی بلکه تنبیهی است برای کسی که حاضر نشده به خاطر اعتقادش به «آزادی انتخاب شخصی برای برگزیدن مسیر زندگی‌اش»، در داخل سیستم امنیتی و نظامی، علی‌رغم ارائه‌ی انگیزه‌های مالی و فنی فراوان آن، مشغول به کار شود.»

محمدجواد لاریجانی درباره این‌باره می‌گوید: «امید کوبکی دانشجوی یکی از دانشگاه‌های آمریکا بود که به ایران برگشت. نیروهای امنیتی ما به او مظنون شدند و او را به اتهام جاسوسی دستگیر کردند به این ترتیب پرونده‌ای تشکیل و وی محکوم شد البته ما در این زمینه با مسئولان امنیتی و قضایی صحبت‌های مختلفی داشته و داریم طبیعتاً تبلیغات بین‌المللی روی این موضوع تأثیر گذاشته است مثلاً جایزه ساخاروف به وی دادند در صورتی که جایزه ساخاروف برای کسانی است که در امر حقوق بشر کار می‌کنند نه متهمین به جاسوسی!»

مشخص نیست اگر نیروهای امنیتی حدس می‌زدند که او جاسوس بوده است چرا به وی درخواست همکاری داده‌اند و این همه اصرار از چه جهتی است و چرا تمایل داشتند یک جاسوس را وارد دستگاه امنیتی کشور کنند؟ از طرفی تا وقتی هنوز امید همکاری را آغاز نکرده است چطور از اطلاعات محرمانه آگاهی داشته‌است؟

نرجس بحرینیه (فیزیک ۹۳)

زندگی نامه و تحصیلات

امید کوبکی دانشجوی سال‌های نه چندان دور، نخبه و فیزیکدان جوان، چندروزی است تیترا اصلی فضای مجازی شده‌است.

او که متولد ۱۳۶۱ در گنبدکاووس است، در سال ۱۳۷۹ با کسب رتبه ۲۹ کنکور (و رتبه یک منطقه ۳) وارد دانشگاه شد و توانست همزمان در دورشته‌ی دکترای فیزیک پیوسته و مهندسی مکانیک دانشگاه شریف تحصیل کند.

از دیگر افتخارات وی، می‌توان به کسب مقام در المپیاد دانش آموزی آزمایشگاهی شیمی در سال ۱۳۷۸، اخذ تقدیرنامه به عنوان دانشجوی نخبه و چاپ تعداد زیادی مقاله‌ی معتبر علمی اشاره کرد.

کوبکی پس از اخذ لیسانس به دلیل سطح بالای نمرات درسی‌اش، برای ادامه تحصیل با پیشنهادهای زیادی از سوی دانشگاه‌های برجسته دنیا مواجه شد.

وی موفق شد دوران فوق‌لیسانس خود را در آلمان به اتمام رساند و در سال ۱۳۸۶ برای ادامه تحصیل به بارسلونا اسپانیا رفته و در مرکز تحقیقات علوم فوتونیک، مقطع کارشناسی ارشد و دکترای خود را در رشته فیزیک-لیزر با موفقیت

و با چاپ مقاله‌های متعدد در معتبرترین مجله‌های علمی و ارائه مقاله‌های متعدد در کنفرانس‌های علمی دنیا به پایان رساندند.

پس از اتمام دکترای مجدداً از وی برای ادامه تحصیل دعوت به عمل آمد که باتوجه به اینکه دانشگاه تگزاس آمریکا بالاترین سطح علمی را در رشته فیزیک اتمی در میان دانشگاه‌های دنیا داراست در سال ۱۳۸۹ به این دانشگاه رفت

دستگیری و زندان

وی در دوران تحصیل خود چندین بار برای دیدار با خانواده خود به ایران سفر کرده بود اما در آخرین سفر در بهمن ۸۹ که در تعطیلات زمستانی و برای دیدار با خانواده صورت گرفت، هنگام برگشت به آمریکا در فرودگاه امام خمینی بازداشت شد.

او مدت‌ها در سلول انفرادی بود و خانواده و وکیل‌اش امکان تماس با او را نداشتند تا اینکه پس از ۱۵ ماه بازداشت موقت در دادگاهی

تحت عنوان «دادگاه

متهمان به همکاری موساد در اسرائیل» به ریاست قاضی صلواتی در ابتدا به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور و پس از مدتی به اتهام ارتباط با دولت‌های متخاصم؛ یعنی آمریکا مجرم شناخته شد و به ۱۰ سال زندان

(حداکثر مجازات قانونی) محکوم شد.

اتهاماتی که در پرونده‌ی وی ذکر شده است را به دو مورد «ارتباط با دولت متخاصم» و «کسب درآمد نامشروع» خلاصه کرده‌اند.

وزارت اطلاعات اتهام اول «ارتباط با دولت متخاصم» را به دلیل داشتن ویزای آمریکا و تحصیل وی در آمریکا که امید آن را به دلیل کمبود امکانات در ایران و علاقه به رشته‌اش برشمرد، اعلام کرده است.

وقتی در بازجویی پرسیده شد چرا دانشگاه هزینه‌ی سفر تو به ایران را می‌دهد امید این را یک عرف در تمام دنیا خواند که در همه‌جا هزینه‌های سفرها و کنفرانس‌های چهره‌های علمی را می‌پردازند که بنا بر این پاسخ، اتهام «کسب درآمد نامشروع» به وی ایراد شده است.

اگر اتهامات وارد شده به وی صادق است، پس می‌بایست خودش در جریان این اتهامات می‌بود و با توجه به در نظر گرفتن خطر، از سفر به ایران اجتناب می‌کرد. از طرفی آیا این اتهامات شامل تمام دانشجویان نخبه ایرانی که بورسیه می‌شوند و در دانشگاه‌های برتر دنیا تحصیل می‌کنند نمی‌شود؟

آیا شامل کسانی را هم که در گذشته در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند شامل نمی‌شود؟ که از جمله آنان می‌توان به دکتر علی‌اکبر ولایتی و محمدجواد لاریجانی اشاره کرد.

واکنش‌ها

بازداشت این نخبه‌ی جوان، واکنش‌های زیادی را از سوی همگان داشت تا آنجا که ده‌ها تن از استادان و دانشمندان خارجی، جمع کثیری از دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی شریف و جمعی از دانشجویان و هم‌کلاسی‌های وی در دانشگاه تگزاس اعتراض خود را به‌گونه‌ای اعلام کردند.

هشت تن از برندگان جایزه‌ی نوبل در بیانیه‌ای می‌نویسند: «زندانی کردن امید کوبی و محاکمه‌ای که ایشان در پیش رو دارند، باعث هراس سایر دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در خارج از کشور ایران شده است و بسیاری از آنان به‌جای اینکه دانش و مهارت‌های خود را به ایران برگردانند، با ترس در مورد آینده خود در حال تغییر افکار خود در مورد بازگشت به ایران هستند. اظهارات استادان و دانشجویان دانشگاه تگزاس همگی گویای این واقعیت است که آقای کوبی تمامی تمرکز خود را بر روی درس خود داشته‌اند و از سیاست دوری می‌گزیده‌اند. ایشان به خاطر همکاری در امر آموزش، کمک‌هزینه می‌گرفته‌اند که این کمک‌هزینه به‌طور معمول به‌تمامی دانشجویان سال اول دکتری چه آمریکایی و چه غیر آمریکایی، توسط دانشگاه تگزاس داده می‌شود و این کمک‌هزینه از طرف دولت آمریکا یا دیگر بنگاه‌ها نیست.»

جمعی از دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی شریف نیز در دو نامه به رئیس قوه‌ی قضاییه، از بازداشت و نحوه‌ی دادرسی همکلاسیان خود ابراز نگرانی کردند و تأکید کرده‌اند امید کوبی نویسنده‌ی ۷ مقاله‌ی تخصصی در مجلات دانشگاهی فیزیک و ارائه‌ی آن‌ها به ۱۶ کنفرانس علمی بوده است و اظهار داشته‌اند که ادامه‌ی زندان خارج از قانون و قبل از دادگاه امید کوبی، نه یک مورد اتفاقی، بلکه نشانه‌ای از سوءظن و برخورد خشن با نسل جوان نخبه ایرانی است.

مشخص نیست چرا هیچ‌جواب قانع‌کننده‌ای به هیچ‌یک از سؤالات معترضین داده نمی‌شود. این مسئله فقط می‌تواند باعث ایجاد رعب و بی‌اعتمادی در بین جوانان ایرانی شود و قطعاً بازتاب جالب جهانی نیز ندارد و فقط تصویری ناامن از بزرگ‌ترین قدرت علمی در بین کشورهای اسلامی برای جهانیان خواهد ساخت.

امید که در سپتامبر ۲۰۱۳ جایزه آندره ساخاروف را به دلیل «شجاعتش در رد همکاری برای استفاده از دانشش در پروژه‌هایی که به‌زعم وی برای بشریت زیان‌آور است» از انجمن فیزیک آمریکا دریافت کرد، در سال ۲۰۱۴ نیز از سوی انجمن غیردولتی پیشبرد علوم آمریکا، به دلیل «موضع و اراده شجاعانه وی برای تحمل زندان به‌جای زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی‌اش یعنی استفاده نکردن از تخصص علمی برای مقاصد مخرب و همچنین تلاش‌های وی برای ایجاد امید و ارائه‌ی آموزش به دیگر زندانیان» به‌عنوان برنده‌ی جایزه آزادی و مسئولیت‌پذیری علمی انتخاب شد.

بیماری و وضعیت درمانی

این نخبه‌ی جوان مدت‌ها دچار سنگ کلیه بود و خبرها حاکی از آن است که هیچ‌گونه رسیدگی مطلوبی به حال او و چه‌بسا بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی در بند نمی‌شود.

در گزارشی در شهریور ۹۳ آمده‌است: «آقای کوبی که به ۱۰ سال زندان محکوم شده، مبتلا به سنگ کلیه و ناراحتی قلبی است. اخبار حاکی از این است که امید کوبی، دانشجوی زندانی فوق‌دکترای فیزیک اتمی، با وجود وخامت وضعیت جسمانی خود اجازه‌ی درمان در خارج از زندان را دریافت نکرده است. او مبتلا به سنگ کلیه و ناراحتی قلبی است.

وی از مدتی پیش نیز به درد شدید دندان نیز مبتلا شده است.»

سعید خلیلی، وکیل امید، می‌افزاید: «موکلم مدت‌ها بود که در زندان از درد کلیه‌ها و گاهی دفع سنگ شکایت می‌کرد؛ اما فقط به دادن یک مسکن اکتفا می‌شد. حال عمومی او در حال حاضر خوب است و توده‌ی سرطانی به‌همراه کلیه راستش از بدنش خارج شده؛ اما هنوز مشخص نیست سرطان به قسمت‌های دیگر بدنش سرایت کرده یا نه و جواب پاتولوژی هم نیامده است؛ اما براساس گفته‌ی پزشک معالج، زندگی او در آینده باید همراه با مراقبت‌های دقیق پزشکی و در محیطی به‌دور از استرس و فشارهای عصبی باشد که قطعاً محیط زندان می‌تواند برایش خطرناک و مشکل‌زا باشد. تا کنون حدود پنج‌سال و سه‌ماه از تحمل حبس کوبی می‌گذرد، سختگیری‌هایی به او روا داشته شده؛ مثلاً تا امروز ایشان از مرخصی محروم بوده است؛ در حالی که آیین‌نامه‌ی زندان صراحت دارد که به زندانیان باید ماهی پنج روز مرخصی داده شود، مگر مرتکبان قتل و سرقت

مسلحانه و برخی جرائم ضد اجتماعی که آنها هم به تشخیص دادستان می‌توانند از این مرخصی‌ها استفاده کنند.»

سوالی که در این‌جا مطرح است این است که باتوجه به قوانین و آیین‌نامه زندان، چرا امید کوبی تا به حال حق استفاده از مرخصی خود را پیدا نکرده است؟ کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران نیز، پیش‌تر با صدور بیانیه‌ای در خصوص وضعیت این زندانی هشدار داده بود و خواستار رسیدگی به وضعیت وی شده بود. براساس ماده‌ی ۵۰۲ آیین دادرسی کیفری هرگاه محکوم‌علیه به بیماری جسمی یا روانی مبتلا باشد و اجرای مجازات موجب تشدید بیماری یا تأخیر در بهبودی وی شود، قاضی اجرای احکام کیفری با کسب نظر پزشکی قانونی تا زمان بهبودی، اجرای مجازات را به تعویق می‌اندازد.

چنانچه در جرائم تعزیری امیدی به بهبودی بیمار نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری، پس از احراز بیماری محکوم‌علیه و مانع‌بودن آن برای اعمال مجازات، با ذکر دلیل، پرونده را برای تبدیل به مجازات مناسب دیگر با در نظر گرفتن نوع بیماری و مجازات به مرجع صادرکننده رأی قطعی ارسال می‌کند. هرگاه حین اجرای مجازات، بیماری حادث شود و تعویق اجرای مجازات فوریت داشته باشد، قاضی اجرای احکام کیفری، ضمن صدور دستور توقف اجرای آن، طبق مقررات این ماده اقدام می‌کند.

طبق قانون او بیش از دو سال است که شرایط و استحقاق برخورداری از آزادی مشروط را دارد.

دیوان عالی ایران در میانه‌ی آذرماه امسال، حکم محکومیت امید کوبی را نقض کرده بود و پرونده‌ی این فیزیکدان، برای رسیدگی مجدد به شعبه‌ی ۵۴ دادگاه تجدید نظر تهران ارجاع شده بود، دیوان عالی اعلام کرد: «اولاً در حال حاضر هیچ دولتی با ایران در حال تخاصم نیست و منظور از تخاصم اختلافات سیاسی با کشورها نیست و دادگاه در تفسیر این اصطلاح دچار اشتباه شده است. ثانیاً محکوم علیه همان طور که مکرراً دفاع کرده در شرایطی نیست که دسترسی به اطلاعات طبقه‌بندی شده و محرمانه داشته باشد که آن را در اختیار دولت متخاصم قرار دهد و بحث تبادل نظر و بیان مطالب علمی مهم در کنفرانس‌های علمی و دریافت نشان یا پاداش یا تسهیلات برای موفقیت‌های علمی و تحصیلی جرم نیست. ثالثاً اینکه در صورتی که دلایل اثباتی جرم اظهارات شخص متهم باشد با انکار وی نیز دلایل منتفی می‌شود مگر اینکه مدارک و مستندات برخلاف انکار او در پرونده موجود باشد که در این پرونده مشاهده نشد بنابراین با توجه به اشتباه و تعیین مجازات نامتناسب ضمن تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض محول می‌شود.»

بر اساس رویه‌ی قضایی در ایران، دادگاه‌های تجدیدنظر باید از رای دیوان عالی کشور تبعیت کنند، اما دادگاه تجدیدنظر هم‌عرض در پرونده امید کوبی با همان استدلال‌های شعبه‌ی بدوی و دادگاه تجدیدنظر نخست و بدون توجه به دلایل و نظر دیوان عالی کشور، رای پیشین برای این فیزیکدان ایرانی را تایید کرده است.

و جای تامل دارد که دستگاه‌های قضائی کشور رای به آزادی وی داده‌اند و هم‌چنان امید با شرایطی نه‌چندان مطلوب در بند است. آیا درباره همه‌ی مجرمان چنین می‌شود یا عده‌ای خاص؟

چهار سال تعلل موجب شد که بیماری سنگ کلیه‌ی وی به سرطان کلیه تبدیل شود تا آنجا که خبرگزاری کار ایران در ۲۸ فروردین‌ماه گزارش داد که امید کوبی، فیزیک‌دان و محقق زندانی، به سرطان کلیه مبتلا شده است.

وکیل امید کوبی می‌گوید: «پس از انجام معاینات و آزمایش‌های لازم مشخص شد که تومور بدخیمی در کلیه سمت راست امید کوبی وجود دارد.» و تأکید کرد که موکل او نیازمند جراحی فوری است.

وی افزود: «موکلم شرایط برخورداری از عفو رهبری را در سال جاری دارد. ادامه‌ی حبس ایشان با توجه به مخاطرات جانی که وی را تهدید می‌کند، غیرقانونی است. به دلایل اسلامی و انسانی و برای جلوگیری از خطرات احتمالی جسمی برای این سرمایه علمی کشور از مقامات کشور به‌ویژه مسئول محترم قوه قضائیه می‌خواهم هرچه سریع‌تر تمهیدات آزادی وی را فراهم کنند.» ولی این اتفاقات بازهم موجبات آزادی امید را در

ادامه در صفحه‌ی بعد <



> ادامه از صفحه‌ی قبل

کنفرانس‌های داخلی نداشته باشند و حتی درصدد مخالفت با شرکت‌کنندگان برپایند؟ و آیا همه‌ی این‌ها فقط باعث افت علمی کشور و استفاده نشدن از علم جوانان نخبه نمی‌شود؟ باعث نمی‌شود که کسانی هم که تصمیم بازگشت و خدمت به وطن را دارند، از تصمیم خود منصرف شوند؟

حال امیدواریم در نتیجه‌ی توجه مردم و فشار افکار عمومی، توجه مسئولین نیز به وضعیت سلامتی و حقوقی امید کوبکی جلب شود و شاهد تکرار این اتفاقات تلخ برای دیگر نخبگان کشور نباشیم.

منابع:

روزنامه‌ی شرق

ایسنا

کلمه

ایلنا

دویلچه وله

وبسایت اولکامیز

و از بی‌گناهی یا گناه‌کاری او سخنی به میان نیاوردیم؟ ای کاش بدانیم که این اتفاق خیلی دور از انتظار نیست و ممکن است برای هریک از نزدیکان ما نیز رخ دهد. هم‌اکنون چند امید و امیدها در بند با بیماری و درد دست‌وپنجه نرم می‌کنند؟ و هرروز باید منتظر چند خبر شبیه به این باشیم؟

و چه‌سا امیدهایی که در بی‌خبری مدفون شده‌اند...

جالب‌توجه است که تقریباً هیچ سایت داخلی به‌طور کامل این قضیه را پوشش نداده است و تمامی سایت‌هایی هم که از اصل ماجرا سخن گفته‌اند فیلتر شده و از دسترس عموم خارج‌اند.

حال با این وضع قطعاً نمی‌توان توقع داشت که نخبه‌های جامعه، چه آنان که رفته‌اند و چه آنان که در سر فکر بورسیه شدن و پیشرفت را می‌پروارند، برای خدمت به میهنشان بازگردند.

نباید توقع داشته باشیم در جامعه‌ای که مسئولین نسبت به امنیت و سلامت یک نخبه‌ی در حال تحصیل در کشوری خارجی بی‌توجه هستند، نخبگان دیگر در جامعه بمانند و به فکر خروج نباشند. یا حتی پس از آن نباید بخواهیم که آن‌ها بازگردند که خدمت کنند. آیا این قبیل اتفاقات موجب آن نمی‌شود که دیگر دانشمندان و نخبگان ایرانی هیچ انگیزه‌ای از شرکت در

نداشت تا آن‌که در روز پنجشنبه دوم اردیبهشت ۱۳۹۵ در بیمارستان سینا در تهران مورد عمل جراحی قرار گرفت و پزشکان کلیه سمت راست او را به‌طور کامل از بدنش خارج کردند. پزشک وی اعلام کرد با توجه به وخامت حال امید کوبکی ادامه حضور وی در زندان می‌تواند باعث مرگ او شود.

حال باید دید آیا پس از بهیار زندان و وکیل وی، سخن پزشکی نیز مورد بی‌توجهی واقع می‌شود؟ فارغ از دیدگاه سیاسی و البته عدم توجه به نخبه یا دانشمند بودن امید، بدون بررسی جرم و گناه‌کار دانستن یا ندانستنش، او قبل از این‌ها یک انسان است و سنگ کلیه‌ی این انسان زندانی، به دلیل بی‌توجهی و رسیدگی نکردن به سرطان کلیه تبدیل شده و اکنون او یک کلیه‌اش را از دست داده است.

عمل جراحی امید بازتاب گسترده‌ای در فضای مجازی و به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی داشت و این‌که مردم آگاهانه اعتراض خود را نسبت به زندانی بودن و نقض حقوق او اعلام کردند را می‌توان به فال نیک گرفت اما سؤال اینجاست که چرا بعد از ۵ سال و اندی تازه به یاد امید افتادیم؟ آیا حتماً باید به سرطان دچار می‌شد تا به فکر حمایت از او باشیم؟ چرا تا زمانی که سالم بود همه سکوت اختیار کردیم

یک اسطوره‌ی حسابی!

نسیم جهان (فیزیک ۹۴)

دکتر محمود حسابی فیزیکدانی است که بسیاری از ایرانیان او را یکی از مفاخر ملی تاریخ ایران و دانشمندی برجسته در علم فیزیک می‌دانند اما برخی از اهالی فیزیک و نیز متفکران و دانشمندان معتقدند دکتر حسابی در ذهن ایرانیان بیش از حد بزرگ شده و او اساساً در علم فیزیک فاقد جایگاهی است که اکثریت مردم ایران تصور می‌کنند.

به گزارش ایسنا، شاید مهم‌ترین تقدیری که در زمان حیات این استاد فقید، از وی شد، تجلیل جمعی از شاگردان و دوستداران قدرشناس در انجمن فیزیک ایران در سال ۱۳۶۶ بود که بخشی از مراسم را به تجلیل از او به‌عنوان «پدر فیزیک ایران» اختصاص دادند. امری که در آن سال‌ها نیز با برخی موانع و انتقادات همراه بود.

به بیان ضیاء موحد (استاد فلسفه و منطق و مدیر گروه انجمن حکمت فلسفه‌ی ایران و شاگرد دکتر حسابی): «دکتر حسابی برخلاف ادعای پسرش نابغه نبود. اینکه فرزند دکتر حسابی پدرش را نابغه جلوه می‌دهد، شاید محصول علاقه‌ی پسر به پدر باشد. شاید هم خدای نکرده با هدف سوءاستفاده از اسم پدرش صورت می‌گیرد. آیا بیان این حرف‌های عجیب و غریب جز آبروریزی برای دکتر حسابی که به‌هرحال ایرانی، وطن‌دوست خدمتگزار بود، فایده‌ی دیگری هم دارد؟ این حرف‌ها چهره‌ی دکتر حسابی را مخدوش می‌کند و الا به نفع دکتر حسابی نیست.»

به بیان ضیاء موحد: «دکتر حسابی برخلاف ادعای پسرش نابغه نبود.»

یکی از مهم‌ترین افتخارات و عناوینی که درباره‌ی مرحوم حسابی مطرح شده و همچنان سر تیتیر بسیاری از بیوگرافی‌ها و مقالات و خبرها در مورد ایشان است، عنوان «تنها شاگرد ایرانی انیشتین» است. مرحوم حسابی در معدود مصاحبه‌هایی که داشته - از جمله مصاحبه‌ی تفصیلی با مجله‌ی «دانشمند» - در بیان خاطرات خود تنها به دیداری کوتاه با (آلبرت

انیشتین) اشاره می‌کند که طی آن نظریه‌ی خود را برای آن فیزیکدان بزرگ مطرح کرده و انیشتین از او خواسته به تحقیقاتش در آن زمینه ادامه دهد، حسابی هیچ‌گاه ادعا نکرده که شاگرد انیشتین بوده است و این ادعای مطرح‌شده در رسانه‌ها هم پایه و اساسی ندارد.

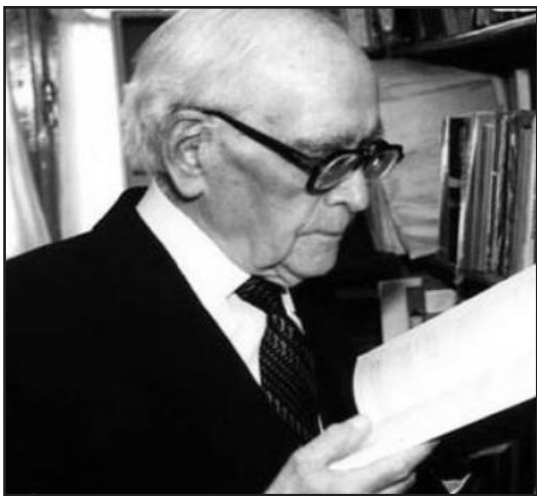
در این میان کارخانه‌ی داستان‌سرایی که گویا سال‌ها از مشکل فقدان هرگونه تصویر و مدرک مستندی از این ارتباطات رنج می‌برد به‌تازگی تصویری از انیشتین در کنار گودل (ریاضی‌دان اتریشی) به‌عنوان «تصویر کمیاب از انیشتین و دکتر حسابی» در روزنامه‌ها و بلاگ‌های فارسی منتشر کرده است که نشان از روند رو به گسترش و نگران‌کننده‌ی تولیدات آن دارد.

همچنین ایرج حسابی در مصاحبه‌ای به مکاتبات پدرش با فیزیکدان زن فرانسوی و برنده‌ی نوبل فیزیک بنام دکتر لولا اشاره می‌کند و ادعا می‌کند طی این نامه‌ها دکتر حسابی خانم لولا را از خودکشی منصرف کرده است؛ درحالی‌که تاکنون تنها دو فیزیکدان زن موفق به دریافت نوبل فیزیک شده‌اند که در میان آن‌ها نام چنین شخصی وجود ندارد.

به نظر می‌رسد، دلایل دیگری هم در شهرت یک‌باره‌ی دکتر حسابی مؤثر بوده است. از جمله‌ی آن‌ها طرح اعطای عنوان مرد علمی سال ۱۹۹۰ در رشته‌ی فیزیک از سوی موسسه‌ی موسوم به «مرکز بین‌المللی بیوگرافی» کمبریج به مرحوم دکتر محمود حسابی است. عنوانی که اگرچه به‌زعم جامعه‌ی علمی و فیزیک پیشگامان کشور، با توجه به عدم اعتبار علمی آن موسسه، خدمات درخشان علمی مرحوم دکتر حسابی را خدشه‌دار کرد، ولی در تبلیغات و مطالبی که از سوی برخی مطرح می‌شود از آن به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین افتخارات و عناوین علمی این دانشمند فقید یاد می‌شود.

دکتر رضا منصوری استاد فیزیک دانشگاه صنعتی شریف و رئیس سابق انجمن فیزیک ایران طی سال‌های اخیر بارها نسبت به عواقب داستان‌سرایی‌ها و خاطره پردازی‌های بی‌اساس در تخریب شخصیت و جایگاه رفیع علمی و فرهنگی دکتر حسابی هشدار داده. وی در یادداشتی انتقادی به دردها مانع‌تراشی‌های فراوان ایجادشده در برگزاری مراسم تجلیل از دکتر حسابی اشاره کرده و نوشته: کسی فکر نمی‌کرد یک قدردانی ساده باعث این همه شرمساری اهل علم ایران بشود. در بخشی دیگر از این یادداشت آمده است: «مرحوم

حسابی زمانی مقاله‌ای می‌فرستد برای مجله‌ای در پاریس، با توجه به اسناد تاریخی این مقاله برای داوری به استاد «سینج»، نسبت دان معروف، داده می‌شود که داور به دلایل برخی اشتباهات محاسباتی آن مقاله را برای چاپ نمی‌پذیرد. ... با شیادی نمی‌توان عالم و دانشمند ساخت و این قبیل دروغ و خیال‌پردازی‌ها نتیجه‌ای جز انحراف نسل آینده از مسیر حرکت سالم علمی ندارد ... قهرمان علمی کم از قهرمان جنگ ندارد و پیروزی در علم تنها با کار مستمر و ممارست



فراوان حاصل می‌شود. از انسان‌های ساده زحمتکش و دوستدار ایران، بت نسازیم.»

نکته‌ای که دکتر رضا منصوری به آن اشاره کرده است به‌درستی ذهن خیال‌پرداز ما ایرانیان معاصر را نشان می‌دهد که روی دیگر سکه‌ی تنبلی مان است.

شاید این عرف جامعه است که تنبلی خود را با بزرگ کردن یک فرد با استعداد و پشتکار کتمان می‌کند. تصویر حسابی یا از آن بالاتر انیشتین مثل ماده‌ی مخدوری بر ذهن‌های تنبل ما عمل می‌کند که پیش خود توجیه کنیم آدم نابغه از اول نابغه است و تلاش و پشتکار چیزی را عوض نمی‌کند. هیچ دقت کرده‌اید چقدر تصویر انیشتین در اطرافمان به چشم می‌خورد؟ جالب اینجاست که این شخصیت محبوب دانش‌آموزان پشت‌کنکوری و مشتریان کلاس‌های کنکوری است.

امید است یاد بگیریم به‌جای اینکه از مشاهیر خود بت بسازیم و به آن‌ها بال‌وپر بدهیم که بزرگ شوند، آن‌ها را در مکان واقعی خودشان بشناسیم و قبول کنیم، زیرا آن‌ها نیاز به بت‌سازی ما از خود ندارند.

تیغ اوکام

اضافی‌ها را بترید.

عارفه ظریفیان
فاطمه آصفه
(فیزیک ۹۴)

تیغ اوکام موجب می‌شود دانشمندان از وارد کردن عناصر ماورائی به نظریات علمی خودداری کنند. به‌طور مثال اگر پرسشی در رابطه با شکل‌گیری موجودات زنده در نظریه‌ی فرگشت (تکامل) ایجاد شود، دانشمندان، تلاش می‌کنند با استفاده از عوامل طبیعی و تکاملی مسئله را بررسی کنند. افزودن دست‌هدایت‌کننده (guidance) به فرآیند تکامل، مشکلی از آن حل نمی‌کند و تنها به پیچیدگی آن می‌افزاید، چراکه چگونگی نحوه‌ی اثر آن، زمان و جزئیات آن به‌صورت مسئله اضافه می‌شود علاوه بر این، برای توضیح این‌که «خود این دست‌هدایت‌کننده چیست و از کجا آمده است؟» مجبور به توضیحات بیشتری می‌شویم که نظریه را پیچیده‌تر می‌کند. باید توجه داشت که علم در موضع انکار چنین چیزی نیست (حداقل از این دیدگاه) بلکه صرفاً به دلایل پیش‌گفته، فعلاً آن را تیغ زده و کنار می‌گذارد.



نقدی بر این نظریه:

برخی منتقدان، این نظریه را بیش‌ازحد تند و بی‌پروا می‌دانند. این انتقادات از آغاز و تاکنون ادامه داشته است. معمولاً اصل تیغ اوکام را این‌گونه بیان می‌کنند: «فرضیات را فراتر از ضرورت اضافه نکن.» اما هم اصل سادگی و هم بیان تیغ اوکام مبهم‌اند. مفهوم و عنوان سادگی واژه‌ای عام و دارای ابهام و گنگ است و به نظر می‌رسد افراد مختلف سادگی را به معانی مختلف در زمینه‌ها و بسترهای گوناگون به کار می‌برند. دو تعبیر رایج از سادگی وجود دارد، «سادگی نحوی» (syntactic simplicity) که راجع به تعداد فرضیات، پیچیدگی آن‌ها و صورت‌بندی نظریه است و دیگری سادگی «هستی‌شناختی» (ontological simplicity) که به تعداد و پیچیدگی اشیایی مربوط می‌شود که وجودشان در نظریه فرض شده است. مشخص نیست در تیغ اوکام، سادگی مدنظر مربوط به کدام تلقی است. هرچند گاهی این دو تلقی از سادگی باهم خلط می‌شوند اما باید به اهمیت این تفاوت توجه داشت. یک دلیل برای اهمیت دادن به این تفاوت این است که ممکن است پذیرفتن هرکدام از این دو تلقی نظریه‌ی علمی را به سمت و سویی بکشاند.

از مخالفان بزرگ این اصل می‌توان به کارل مینگر ریاضی‌دان اشاره کرد و البته بسیاری که نگران‌اند این ارزش دادن به ساده‌سازی ما را به ساده‌انگاری بکشاند و ما را از جست‌وجوی توصیفات دقیق‌تر باز بکشاند.

چنان چه هملت می‌گوید:

«در زمین و آسمان چیزهایی است که فلسفه‌تان به خواب ندیده است.»

«شکسپیر»

کتاب چیستی علم (آلن چالمرز - ترجمه‌ی دکتر سعید زبیاکلام)
کتاب تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس (محمد ایلخانی)
کتاب قوانین نظریه‌های علمی و چیزهای دیگر (سورند راوارما)
Friday, November 01, 1996 مجله‌ی ساینس

مقدمه:

عصر نوین ارزش زیادی برای علم قائل است. اعتقاد به اینکه علم و روش‌هایش خاصیتی ویژه دارند، موردقبول همگان است؛ اما اگر علم ویژگی خاصی دارد، آن ویژگی چه چیزی می‌تواند باشد؟ این مجموعه مقالات در رابطه با فلسفه‌ی علم با آغاز از «تیغ اوکام»، کوششی برای آشکارسازی این پرسش و پاسخگویی به آن است.

تاریخچه:

تیغ اوکام اصلی منسوب به «ویلیام اوکام» فیلسوف و منطق‌دان انگلیسی است. او در سال ۱۲۸۷ متولد شد و در سال ۱۳۴۷ بر اثر بیماری طاعون درگذشت. وی در رشته‌ی الهیات در دانشگاه آکسفورد به تحصیل پرداخت و بعد از اتمام دوران تحصیلش در همان‌جا به تدریس پرداخت. او مهم‌ترین فیلسوف مدرس بعد از توماس آکویناس بود. مورخان او را مبشر دکارت و کانت معرفی کرده‌اند و معتقدند بیشتر تلاش او صرفاً خالص‌سازی فلسفه‌ی ارسطو از آگوستین قدیس و فلسفه‌ی اسلامی شده بود.

اوکام معتقد بود علم، مشاهده و تجربه است؛ نه تخیل.

او تلاش کرد الهیات را از فلسفه و علم را از انحصار کلیسا خارج کند. مهم‌ترین تأثیر او در فرهنگ روشنگری مربوط به اصل ایجاد در توصیف و الگوسازی است که به تیغ اوکام شهرت دارد.

صورت تیغ اوکام:

تیغ اوکام بیان می‌کند که بین دو نظریه با شرایط یکسان، نظریه‌ای که دارای بیش‌فرض‌های بیشتر است و پیچیده‌تر است احتمال خطای بیشتری دارد پس آن نظریه که کمترین فرضیه‌ها در آن به کار رفته و ساده‌تر است را باید به‌عنوان نظریه‌ی صحیح، انتخاب کرد. واژه‌ی تیغ به تراشیدن پیش‌فرض‌های اضافی اشاره دارد. درواقع تیغ اوکام یک اصل حل مسئله است که بیان می‌کند اگر برای پدیده‌ای به توضیحی نیاز داریم باید «کم‌ترین فرض‌ها» را به کار ببریم و بدون ضرورت وجود چیزی را مسلم فرض نکنیم. تیغ اوکام متشکل از دو اصل زیر است:

۱- اصل تکثیر: تکثیر نباید بدون ضرورت انجام پذیرد.

۲- اصل تقلیل: وقتی با «کمتر» ممکن است، «بیشتر» بیهوده است.

تیغ اوکام یک اصل حل مسئله است که بیان می‌کند اگر برای پدیده‌ای به توضیحی نیاز داریم باید «کم‌ترین فرض‌ها» را به کار ببریم و بدون ضرورت وجود چیزی را مسلم فرض نکنیم.

بنابراین تیغ اوکام، طرفدار سادگی به هر قیمتی نیست بلکه معیاری برای داوری درباره‌ی نظریاتی است که قبلاً صحتشان به اثبات رسیده است و به‌طور مساوی به‌وسیله‌ی گواه‌های تجربی تأکید می‌شوند.

اوکام بسیاری از مفاهیمی را که فیلسوفان مسیحی به‌عنوان بدیهیات پذیرفته بودند رد کرد و ساخته‌ی ذهن پنداشت. او اعلام کرد که نباید بدون ضرورت به کثرت مفاهیم و یا موجودات افزود و آنچه با تعداد کمی مفهوم قابل‌درک و توصیف است، نباید بدون دلیل با استفاده از فرضیات بیش‌تر توصیف کرد. او اعتقاد داشت نباید با استفاده از مفاهیم خیالی به دنبال اثبات چیزی که نمی‌توان وجود عینی آن را اثبات کرد رفت. بر اساس نظر او تجربه‌ی مستقیم موجودات است که وجود آن‌ها را ثابت می‌کند.

اصطلاح تیغ اوکام از خود اوکام نیست بلکه اولین بار پس از مرگ او در آثار ویلیام همیلتون به کار رفت. این اصل در تاریخ فلسفه، ما را به جان دنس اسکاتوس، ابن میمون و حتی ارسطو می‌رساند. در آثار بظلمیوس هم این اصل دیده می‌شود اما شهرت آن به نام ویلیام اوکام به سبب کاربرد این اصل در آرای ابن فیلسوف قرون وسطایی بود. این رویکرد در دوران جدید هم در نظریاتی مانند نظریات منطقی راسل ادامه یافت.

کاربردهای تیغ اوکام:

تیغ اوکام در علم، مانند یک داور به دانشمندان در بررسی نظریه‌های علمی کمک کند. برای مثال در علم فیزیک اگرچه نظریه «زمین مرکزی» دارای قدرت پیش‌بینی یکسانی با نظریه «خورشید مرکزی» بود، اما دارای فرضیات بیشتری بود، به همین دلیل کنار گذاشته شد. درواقع بدون پذیرفتن تیغ اوکام، مرکز در نظر گرفتن زمین هم به اندازه‌ی مرکزی بودن خورشید، پدیده‌های نجومی را تبیین می‌کند و هر دو نظریه به یک میزان «درست» هستند، اما سادگی نظریه‌ی خورشید مرکزی به مراتب بیش‌تر از رقیب خود است و در نتیجه تیغ اوکام این نظریه را ترجیح می‌دهد.

در ریاضیات و آمار، استدلال‌های زیادی به نفع اصل تیغ اوکام وجود دارد. یکی از ساده‌ترین آن‌ها این است که: هر فرضیه‌ی اضافی احتمال خطایی به نظریه اضافه می‌کند. اگر فرضیه‌ای کمکی به افزایش دقت نظریه نکرد فقط احتمال اشتباه بودن آن را بالا می‌برد. در حوزه‌ی معنا شناسی و زبان نیز ویتگنشتاین نشان داد که علائم اضافه بی‌معنا هستند، چون همواره با مجموعه‌ی کوچک‌تری می‌توان همان معنا را رساند؛ به‌عبارت‌دیگر افزودن پیچیدگی به نظریه بدون کمک به قدرت توضیحی (explanatory power) آن کاری بیهوده است.

پرسونا

عارف موقر (زیست‌شناسی ۹۰)

باشد. ملاک‌های قضاوت در جامعه از جنسیت، ثروت، شکل ظاهری، باورهای شخصی، گذشته‌ی افراد و ... در ارزش‌گذاری بر رفتار و ظاهر و گفتار دیگران نقش دارد، البته بخشی از این ارزش‌گذاری‌ها در بروکراسی حاکم بر ادارات و نهادهای دولتی ما نیز حاکم است که مثلاً فرد با داشتن یک ظاهر خاص یا انجام دادن یک عمل خاص می‌تواند از مزیت‌های شغلی بیشتری استفاده کند و این نیز بر تعدد بخشی به نقاب‌ها مؤثر است ولی به نظر می‌رسد نقش جامعه بسیار پررنگ‌تر از نقش نهادهای دولتی است و نظام ارزش‌گذاری و ملاک‌های قضاوت جامعه به دلیل تماس بیشتر با فرد می‌تواند اثرگذارتر باشد. فرد مورد قضاوت برای تطبیق دادن خود با این ملاک‌ها آن قدر نقاب می‌زند تا کم‌کم هویت

اصلی خود را گم می‌کند و دیگر آن شخص قدرتمند که استقلال در تصمیم و جسارت در پیگیری و سماجت در رسیدن به هدف را داشته باشد نخواهد بود. باید بیاموزیم که قضاوت را از زندگی خود حذف کنیم و ملاک‌های ارزش‌گذاری را تغییر دهیم. ظاهر افراد، باورهای آنان و گذشته‌شان نباید باعث شود که ما را از محبت کردن به یکدیگر و کمک به هم غافل کند و به بهتر است به جای اینکه بر شخص تکیه کنیم و شخص بد یا شخص خوب بسازیم بر رفتار آن شخص تکیه کنیم و عمل خوب و عمل بد را تشویق یا تقبیح کنیم یعنی به جای تنفر از فرد یا اسطوره کردن آن فرد یاد بگیریم که عمل او را مورد تنفر یا عمل او را اسطوره کنیم این موضوع فقط منحصر به جامعه‌شناسی نیست، مثلاً در سیاست هم اشتباه اکثر انقلاب‌ها مخصوصاً انقلاب‌های مارکسیستی این است که به جای مبارزه با استبداد می‌خواهند با مستبد مبارزه کنند و در واقع به جای علت به سراغ معلول می‌روند، در مقوله‌ی جامعه‌شناسی هم به همین گونه است که وقتی ما به ابراز انزجار از فرد دروغ‌گو می‌پردازیم یعنی از عمل دروغ‌گویی غفلت کرده‌ایم، چیزی که به نظر می‌رسد در جامعه‌ی ما گسترش داشته و ما را از علت وقوع ناهنجاری‌ها مغفول داشته است.

تنبیه سهم بالاتری دارد) بنابراین کودک از همان ابتدا یاد می‌گیرد که اگر فلان کار را انجام دهد تشویق می‌شود و اگر فلان کار را انجام ندهد تنبیه خواهد شد پس می‌فهمد هنگام برخورد بعدی در همان موقعیت نقاب مربوطه را بر چهره‌ی خود بزند. مدرسه در گام بعدی این نقش را ایفا می‌کند.

حال تصور کنید این کودک به جوانی ۲۳ ساله تبدیل شده است که این بار نه از خانواده و مدرسه

نگرش حاکم بر جامعه‌ی ما که گوش دادن جوان به موسیقی خاص یا دیدن یک فیلم یا خندیدن بلند در مترو هم مورد قضاوت و تردید دیگران قرار می‌گیرد، می‌تواند تأثیرات مخربی را در برداشته باشد. ملاک‌های قضاوت در جامعه از جنسیت، ثروت، شکل ظاهری، باورهای شخصی، گذشته‌ی افراد و ... در ارزش‌گذاری بر رفتار و ظاهر و گفتار دیگران نقش دارد.

بلکه از جامعه‌ی خود تأثیر می‌گیرد و نقابش را متناسب با پاداش و تنبیه جامعه انتخاب می‌کند فاجعه آنجا اتفاق می‌افتد که جامعه‌ی تأثیرگذار، خود دچار بیماری و دروغ‌گویی شده، مثلاً تصور کنید اگر افراد با دروغ‌گویی نصیبی ببرند یا با تظاهر به دین‌داری از مزایایی بهره‌مند شوند کم‌کم این روش تبدیل به نظام همه‌گیری می‌شود که تک‌تک مردم یاد می‌گیرند که با دروغ‌گویی یا تظاهر بتوانند بهره و نصیبی ببرند یا مثلاً وقتی جامعه، کلاه‌برداری را ویژگی افراد باهوش بداند و افراد مؤدب و مظلوم را طرد کرده و آن‌ها را بی‌دست‌وپا بداند مسلماً در اینجا جامعه به‌عنوان یک «معلم بد» خواهد بود که اثر ارزش‌گذاری‌هایش سال‌ها بعد مشخص خواهد شد.

اما چرا جامعه باید این ناهنجاری‌ها (مثل دروغ‌گویی یا تظاهر) را در زبان نقد ولی در عمل تأیید کند؟ از ساعت مطالعه‌ی پایین افراد جامعه که باعث فقر آگاهی و در نتیجه امتیازدهی غلط به ناهنجاری‌ها می‌شود تا سیاست‌های معمولاً نیندیشیده‌ی فرهنگی که صرفاً بازوی اعمال ایدئولوژی‌ها در آن قوت گرفته در طراحی این رفتار جامعه نقش دارد.

نگرش حاکم بر جامعه‌ی ما که گوش دادن جوان به موسیقی خاص یا دیدن یک فیلم و یا حتی با خندیدن بلند در مترو هم مورد قضاوت و تردید دیگران قرار می‌دهد، می‌تواند تأثیرات مخربی را داشته

بازیگران تئاتر در یونان باستان برای اینکه در صحنه‌ی نمایش در راستای ایفای یک نقش تأثیرگذاری بیشتر داشته و باورپذیرتر باشند نقاب یا ماسک مربوط به همان نقش را می‌زدند تا با بینندگان نمایش رابطه‌ی عمیق‌تر و جدی‌تر ایجاد کنند و بتوانند رضایت آن‌ها را جلب کند. این ماسک، «پرسونا» نام داشت.

اکنون تصور کنید صحنه‌ی نمایش به‌اندازه‌ی هستی است، بازیگران تک‌تک مردم هستند و آن‌ها نیز ماسک‌های متعدد رفتاری بر صورت شخصیت حقیقی خود می‌کشند تا بتوانند با محیط اطراف خود ارتباط مؤثرتر و بادوام‌تری داشته باشند افراد با این کار در واقع نوعی سازش را برمی‌گزینند تا مجبور به ترک صحنه‌ی نمایش یا طرد شدن از آن نشوند.

به عقیده‌ی «یونگ» پرسونا نوعی ماسک دست‌ساز است که فرد برای ایجاد نهایت تأثیرگذاری بر دیگران و همین‌طور برای پنهان کردن ماهیت حقیقی خود از خود ابداع می‌کند. اگر از منظر روان‌شناختی نگاه کنیم وجود این نقاب‌ها ضروری و امری طبیعی تلقی می‌شود مثلاً اگر یک پیشخدمت رستوران با لباس خانگی به سرکار بیاید و طوری رفتار کند که جلوی دوستانش همیشه بوده مسلماً از جامعه طرد می‌شود و کسی او را به‌عنوان یک پیشخدمت موفق نمی‌پذیرد، نقاب پدر، نقاب دوست، نقاب کارمند و ... دیگر نقاب‌هایی هستند که افراد به‌تبع شغل یا جایگاهی که دارند از آن استفاده می‌کنند بنابراین این نقش بازی کردن‌ها تا حدی عادی و برای سازش با محیط اطراف ضروری است.

اتفاق خطرناک در دو زمان روی می‌دهد، یکی اینکه فرد با نقاب خود «یکی‌انگاری» کند، در واقع دچار «فراموشی هویت» شود و دوم اینکه آن قدر به نقاب‌های خود «تعدد» بخشد که شخصیت خودش در زیر این نقاب‌ها دفن شود. تصور کنید که استادی در دانشگاه در مواجهه با دانشجویانش نقش اخلاق را بازی کند، اگر او با این نقش خود یکی‌انگاری کند آنگاه در خانه به جای همدلی و همراهی با همسرش به او درس اخلاق می‌دهد.

فرهنگ، سیاست و اقتصاد هر کدام به سهم خود در ایجاد و تعدد بخشی به این نقاب‌ها مؤثرند. هر فرد ابتدا با خانواده و والدین خود ارتباط دارد و بنابراین اولین تأثیر را از نظام انگیزشی حاکم بر فرهنگ تربیتی ما می‌گیرد نظام انگیزشی همان نظام پاداش و تنبیه است (البته در ایران سهم نظام بازدارنده یعنی



مصاحبه

داستان‌های روسیه را در نظر بگیرید. اگر کسی چخوف، تولستوی و داستایوفسکی نخواند، واقعاً چیزهای زیادی را از دست داده. همین‌طور ادبیات داستانی امریکا، فرانسه، آلمان، ایرلند، ژاپن و ...

اما اخیراً نویسنده‌هایی در سطح جهان مطرح شده‌اند که در حد جهانی نبوده‌اند. آیا ما نویسنده‌هایی در آن سطح نداریم؟ سیاست در این امر، دخیل نیست؟

ببینید، موافقم که سیاست و حتی گاهی شانس، ممکن است یک نویسنده را به شهرت جهانی برساند؛ اما قبول ندارم که سیاست دنیا این است که هنر ما مطرح نشود. اگر این‌طور بود، اصغر فرهادی هم در حوزه‌ی سینما، نباید برنده‌ی اسکار می‌شد. بگذارید شفاف‌ترش کنیم. در حالت اول، معمولاً چند غول ادبی از یک کشور مطرح می‌شوند و نگاه‌ها به سمت آن جامعه و کشور جلب می‌شود. این وسط ممکن است به خاطر جلب توجه یک یا چند غول ادبی، چندین نویسنده‌ی دیگر هم مطرح شوند که آن قدرها حقیقت نباشد. کاملاً طبیعی است. پس در حالت اول ما نیاز به یک موج و یا سونامی داستان‌نویسی داریم تا چند غول ادبی از آن بیرون بیاید و در این بین، به بقیه نویسنده‌ها هم توجه شود. کافی است به روند سینما توجه کنید که بعد از موفقیت چند کارگردان بزرگ، حالا بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌ایم.

در حالت دوم، فرض کنیم بعضی نویسنده‌ها در دنیا فقط با شانس و هیاهو مطرح می‌شوند و حقیقت هم نیست. این مسئله اجتناب‌ناپذیر است و گاهی اتفاق می‌افتد. ولی ما قرار نیست معیارمان از جهانی شدن، این سری نویسنده‌ها باشد. حتی اگر نویسنده‌های ما هم به‌طور اتفاقی و با هیاهو مطرح شوند، قطعاً مشمول زمان می‌شوند و فراموش خواهند شد؛ یعنی ما از ادبیات فقط این را می‌خواهیم؟ همان‌طور که اگر مویان، نویسنده‌ی چینی برنده‌ی نوبل ادبیات (که به گفته‌ی برخی منتقدین، در حد اعتبار جهانی نیست) اثر شاهکاری نداشته باشد، قطعاً توسط مخاطبین و فضای جدی ادبی، فراموش خواهد شد. پس به‌جای نق زدن و مقایسه‌ی نویسنده‌هایی که با هیاهو و بازی‌های سیاسی مطرح شده‌اند، بهتر نیست نویسنده‌های خودمان را با غول‌های بزرگ ادبیات جهان مقایسه کنیم؟ و آن وقت بگوییم آیا ما در حد مارکز، ماریو یوسا، فلوربر، همینگوی، فاکنر و ... اثری تولید کرده‌ایم که مستحق ماندگاری و توجه مخاطب در سطح جهانی باشیم؟

با توجه به مشکلات پیش رو، یک نویسنده، چطور می‌تواند به سمت جهانی شدن حرکت کند؟

گفتیم که یک نویسنده باید حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد؛ بنابراین یا باید بتواند از ویژگی‌های خاص فرهنگ کشور و منطقه‌اش، روایت‌های جدیدی بسازد و یا جهان شخصی‌اش آن قدر منحصر به فرد باشد که نگاه جدیدی را عرضه کند.

اما این هم به تنهایی کافی نیست. مرحله‌ی بعدی این است که بتواند آن‌ها را در قالب داستان مدرن روایت کند. پس یک نویسنده، اول از همه باید به فهم جمعی از ساختار داستان مدرن - به معنای غربی - برسد؛ بعد، ویژگی‌ها و دغدغه‌های خود و جامعه‌اش را به خوبی بشناسد و آن‌ها را در قالب داستان مدرن روایت کند.

یکی از مشکلات جدی ادبیات داستانی ما، کمبود شدید مطالعه و پول‌ساز نبودن داستان است. این باعث شده داستان‌نویسی به یک شغل حرفه‌ای تبدیل نشود. اتفاقی که در فیلم‌سازی افتاده و نتیجه‌ی مثبتش را تا حدودی دیده‌ایم.

ادامه در صفحه‌ی بعد <

ایران و داستان مدرن

در گفت‌وگو با فرحان نوری

نازنین سعادت مقدم (فیزیک ۹۰)

اوایل تابستان بود که با کارگاه‌های داستان بوطیقا آشنا شدم. مجموعه کلاس‌های رایگان یا ارزانی که در دانشگاه فردوسی و حوزه‌ی هنری مشهد برگزار می‌شوند و حدود ۱۵ سال است که فعالیت می‌کنند. این گروه اخیراً پروژه‌ی چاپ نشریه‌ی «نیویورک‌فا» را با قیمتی کم، کلید زده‌اند که گزیده‌ای از داستان‌ها و مطالب نشریه‌ی معتبر نیویورک‌فا به زبان فارسی است. وجود چنین گروهی آن هم در فضای فعلی فرهنگی مشهد تا حد زیادی موجب تعجب است. این مسئله ما را بر آن داشت تا با فرحان نوری، مدیرمسئول این نشریه و برنده‌ی مدال داستان‌نویسی صادق هدایت مصاحبه‌ی کوتاهی داشته باشیم.

داستان کوتاه را به شکل امروزی آن، به‌طور خلاصه تعریف کنید.

من همیشه از تعریف مفهوم داستان آن‌هم به‌طور خلاصه، فراری‌ام چون به نظرم نمی‌شود تعریف دقیق و جامعی از داستان به‌طور خلاصه انجام داد. داستان به‌عنوان یک متن ادبی و هنری، در دسته‌بندی‌های مخصوص خودش، می‌تواند انعطاف زیادی در قالب و ساختار داشته باشد، بنابراین به‌راحتی نمی‌شود به یک تعریف ثابت و موجز رسید. یک مخاطب حرفه‌ای و یا نویسنده باید سال‌ها مطالعه و تمرین داشته باشد تا به یک نگاه تقریباً منسجم از داستان برسد.

اما اگر یک اسلحه بیخ گوشم باشد و مجبور باشم هر طور شده داستان کوتاه را به‌طور خلاصه تعریف کنم، قضیه قطعاً فرق دارد. آن وقت به‌ناچار می‌گویم داستان در بهترین حالت، یک آزمایشگاه انسان‌شناسی است. شخصیت در داستان با بحران مواجه می‌شود و در نتیجه، این خروج از ریل، لایه‌های جدیدی از انسان را در نگاه مخاطب و گاهی در دل شخصیت داستان آشکار می‌کند. حالا اینکه بحران دقیقاً به کجا می‌انجامد بستگی به نگاه نویسنده و ساختارهای متفاوت داستان دارد؛ اما نقطه‌ی مشترک همه‌ی داستان‌ها همان ایجاد عدم تعادل در شخصیت و واکنش متفاوت شخصیت نسبت به بحران است.

در انتها باید بگویم، کار نویسنده در داستان، دست گذاشتن روی احساسات مشترک انسانی و به چالش کشیدن آن است، بدون اینکه قضاوت صریحی انجام دهد.

در حال حاضر چقدر در داستان از دنیا عقب هستیم؟

تولیدات ایران فعلاً در مرحله‌ی فهم و تقلید داستان است و تا زمانی که حرف تازه‌ای برای گفتن نداشته باشد، نمی‌تواند در سطح دنیا مطرح شود. به نظر من این روند طبیعی است و زمان می‌برد تا به مرحله‌ی دلخواه برسد.

ادبیات یک کشور زمانی می‌تواند ادعای رقابت کند که اگر یک مخاطب حرفه‌ای، آثار داستانی آن کشور را نخواند، انگار سرمایه‌ی بزرگی را از دست داده؛ مثلاً ادبیات

خوش آن ساعت که دیدارته وینم

ندارهنما (زیست‌شناسی ۹۲)

بی‌شک یکی از خبرسازترین چهره‌های نوروز ۹۵، استاد محمدرضا شجریان بود. شجریان، موسیقی‌دان، آوازخوان، نوازنده، مبدع ساز و خوشنویس برجسته‌ی ایران زاده‌ی ۱ مهرماه ۱۳۱۹ در مشهد است. وی از برجسته‌ترین هنرمندان موسیقی اصیل ایرانی است که آلبوم‌های بسیاری را در این زمینه منتشر کرده است. شجریان در قرائت قرآن نیز فعالیت داشته و دعای «ربنا» (برخی آیات قرآن که شجریان آن‌ها را با صوت خوانده) معروف‌ترین تلاوت قرآنی اوست که در سال ۱۳۵۸ به‌صورت بداهه و به‌قصد آموزش به هنرمندان خواند، اما رادیو همان اجرای بداهه را در ماه رمضان پخش کرد. این دعا به مدت سی سال از اصلی‌ترین برنامه‌های رادیو و تلویزیون در ماه رمضان بود.

از فرزندان شجریان، همایون و مژگان درزمینه‌ی موسیقی فعالیت دارند. همچنین خوانندگان سرشناسی چون ایرج بسطامی، حسام‌الدین سراج، حمیدرضا نوربخش و پسرش همایون، از شاگردان او هستند. استاد شجریان همچون سال‌های گذشته به مناسب تحویل سال پیامی منتشر کرد، ولی پیام نوروزی سال ۱۳۹۵ وی با ظاهری جدید از این استاد برجسته‌ی موسیقی کشورمان همراه بود؛ ظاهری که حضور بیماری مهلکی را نشان می‌داد و واکنش طیف وسیعی از مردم را در پی داشت.

از پزشکان معالج استاد محمدرضا شجریان نقل شده که این چهره برجسته موسیقی ایران به سرطان پیشرفته کلیه مبتلاست و متأسفانه، سرطان متاستاتیک کلیه به مغز استاد سرایت کرده است؛ موضوعی که تا ساعات ابتدایی سال ۱۳۹۵ بر عموم پوشیده مانده بود.

بخشی از پیام نوروزی شجریان که در لافاه در رابطه با بیماری‌اش می‌گوید: «...من سال‌هاست با یک مهمان پانزده‌ساله‌ای آشنا هستم و دیگر با همدیگر دوست شده‌ایم و الآن هم من به خاطر او اینجا ایستاده‌ام و طبق دستور پزشکم موهای سرم را هم کوتاه کرده‌ام. چند وقت دیگر اینجا هستم چون در اینجا آرامش دارم و بعد از آن به سراغ شما خواهیم آمد و کارهای هنری‌ام را دنبال خواهیم کرد. لازم می‌دانم در این لحظه از دو دوست دیرینه‌ام محمدرضا لطفی و پرویز مشکاتیان که بسیار دوستشان دارم و دلم برایشان تنگ شده است یاد کنم و بگویم که دلم برایشان تنگ شده است...»

پس از انتشار این ویدئو، هنرمندان بسیاری در پیام‌های نوروزی‌شان ضمن تبریک سال نو از مردم خواستند تا برای سلامتی استاد شجریان دعا کنند.

در پی تماس‌ها و پیگیری‌های وزیر بهداشت در خصوص سلامتی محمدرضا شجریان وی در پیامی صوتی پاسخ وزیر بهداشت را داد:

«سلام جناب دکتر هاشمی نازنین. ممنونم که پیگیر هستید و احوال منو می‌پرسید. من الحمدالله سالم اینجا خیلی خوبه و بین خانواده دارم زندگی می‌کنم و حالم خوبه. دارم ادامه میدم و تا دو یا سه ماه دیگر کارها به نتیجه‌ی مطلوب خواهند رسید؛ به دوستان

> ادامه از صفحه قبل

«نیویورکر» یک هفته‌نامه‌ی آمریکایی است که ۹۰ سال با تیراژی حدود یک‌میلیون نسخه هر هفته منتشر می‌شود. اولین شماره‌ی این هفته‌نامه در سال ۱۹۲۵ در آمریکا منتشر شد که حاوی یادداشت، گزارش، نقد، معرفی کتاب و شعر و داستان بود. این هفته‌نامه به‌تدریج با انتشار آثاری از نویسندگان و شاعران آمریکایی که امروز دیگر مطرح و معروف هستند، بین علاقه‌مندان ادبیات طرفداران فراوانی پیدا کرد. از کسانی که در این نشریه آثاری به چاپ رسانده‌اند می‌توان به سلینجر، ریچارد کورور، جان آبدایک، شرلی جکسون و... اشاره کرد.

– نحوه‌ی آشنایی تان با نیویورکر چگونه بود و انگیزه‌تان برای ترجمه‌اش چه بود؟

در حال حاضر، امریکا حرف اول دنیا را در حوزه‌ی داستان کوتاه می‌زند و تأثیر مجله‌ی نیویورکر را بر ادبیات داستانی امریکا و حتی جهان نمی‌شود نادیده گرفت. ما در جلسات داستان‌نویسی و نقد بویوقا که حدود پانزده سال است در مشهد فعالیت می‌کند، به دنبال داستان‌نویسی با ساختار و طرح شفاف و به‌دوراز بازی‌های فرمی و شاعرانگی هستیم. دقیقاً همان چیزی که اکثر داستان‌نویسان آمریکایی و نویسندگان متأثر از ادبیات امریکا، روی آن تمرکز دارند. با توجه به اینکه ابهامات و شاعرانگی و بازی‌های فرمی به ادبیات داستانی ما ضربه زده، به این فکر افتادیم که ترجمه‌ی داستان‌های کوتاه مجله‌ی معتبر نیویورکر می‌تواند علاوه بر به‌روز نگه‌داشتن نویسندگان و مخاطبان حرفه‌ای ادبیات تا جایی که ممکن است، داستان‌گویی شفاف را در بین نویسندگان گسترش دهد.

– سیستم انتخاب و ترجمه‌ی داستان‌ها در نیویورکر چگونه است؟

سیاست ما بر ترجمه‌ی تمامی داستان‌های نیویورکر است. طوری که مخاطب مستقیماً با داستان روبرو شده و درباره‌اش قضاوت کند. بدون اینکه فیلتر سلیقه‌ی مترجمین در میان باشد؛ و البته در این حالت، مخاطب ایرانی می‌تواند همزمان با دنیا، داستان‌های بزرگ‌ترین مجله‌ی ادبیات داستانی را به زبان فارسی و با ترجمه‌ی مترجمان بزرگ کشور بخواند. مترجمانی مانند فرشته مولوی، فرزانه طاهری، سهیل سمی، مژده دقیقی، اکرم پدرام‌نیا، شیوا مقالو، مهدی نوید و ...

– با سپاس از شما برای وقتی که در اختیار ما گذاشتید. سخن آخر؟

امیدوارم در آینده‌ای نزدیک بتوانیم آثاری خوبی در ادبیات داستانی داشته باشیم.

بگویید هیچ نگران من نباشند من حالم خیلی خوبه و دعاگوی همشون هستم؛ ممنونم از بزرگواری همتون».

محمدرضا شجریان کسی است که پس از واقعه‌ی ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ همراه با بسیاری دیگر از هنرمندان همکاری خود را با رادیو قطع کرد. شهرت شجریان تنها مربوط به صدا و سبک او در آواز نمی‌شود، شاید بتوان گفت علت اصلی شهرتش محتوای ملی و میهنی کارهای اوست. شجریان همیشه برای اشاعه‌ی فرهنگ و موسیقی ایرانی تلاش کرده و همراه مردم بوده است. حسن به‌اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به‌اتفاق جهان می‌توان گرفت (حافظ، آلبوم چهره به چهره، ۱۳۵۶)

شجریان در سال ۱۳۷۷، آلبوم «شب، سکوت، کویر» را با آهنگسازی کیهان کلهر منتشر کرد که بر اساس موسیقی مقامی شمال خراسان با آواز محلی است و در آن از برخی سازهای محلی نیز استفاده شده است. حاج قربان سلیمانی در این اثر به هنرمندی پرداخته است. در زمستان سال ۱۳۸۲ محمدرضا شجریان به همراه حسین علیزاده، کیهان کلهر و همایون شجریان جهت کمک به زلزله‌زدگان بم در تهران کنسرت «هم‌نوا با بم» را برگزار کردند که درآمد آن به پروژه‌ی «باغ هنر بم» اختصاص یافت.

بیش‌تر اجراهای محمدرضا شجریان گزیده‌ای است از سروده‌های شاعران بزرگ ایران همچون سعدی، حافظ، مولوی، باباطاهر، خیام، عطار و تصنیف‌هایی قدیمی با مضامین اجتماعی و عاشقانه مثل «مرغ سحر» ملک‌الشعراى بهار. وی همچنین، از «شعر نو» شاعرانی چون فریدون مشیری، نیما یوشیج، سهراب سپهری، شفیعی کدکنی، مهدی اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج استفاده کرده است، به‌طور مثال یکی از معروف‌ترین آوازهای استاد شجریان با آهنگسازی مرحوم استاد لطفی «داروگ» بر روی شعر نیما یوشیج است.

در سال ۱۳۹۴ حسین نوش‌آبادی اعلام کرد که محمدرضا شجریان برای برگزاری کنسرت، ممنوعیت قانونی دارد. سخنگوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: «برخی افراد برای اجرای کنسرت دارای محدودیت قانونی هستند و ما بر اساس آن ضوابط مجوزها را صادر می‌کنیم که بخشی از آن شامل همین مسئله است؛ یعنی افرادی که محدودیت و ممنوعیت دارند نیز لحاظ می‌شود که دست ما نیست و ما تنها موظف به رعایت آن‌ها هستیم. ممنوع‌الفعالیت شدن افراد ربطی به وزارت ارشاد ندارد. ایشان محدودیت‌هایی دارند که توسط نهادهای دیگر قرار داده شده است و دست ما نیست».

و اما همچنان این پرسش باقی است، چرا و بر اساس کدام استدلال شرعی و قانونی استاد برجسته‌ی کشورمان حق فعالیت در وطنش را ندارد؟ و تا چه روزی این وضعیت ادامه پیدا خواهد کرد؟

همای اوج سعادت به دام ما افتد

اگر تو را گذری بر مقام ما افتد (حافظ، آلبوم جان عشاق و گنبد مینا، ۱۳۷۴)



یک داستان تعجب برنیزگیز!

مستاد

عین. عین

به آهستگی برداشت و روی تختش گذاشت. یک موجود تقریباً گرد با شعاع حدود ده سانتی‌متر بود، تعداد زیادی چیزی شبیه به پا داشت که مانند غلتانک‌های زیر یخچال‌های قدیمی بودند و جنسشان شبیه به جنس کف پای گربه بود. چشم‌هایش بالای سرش قرار داشتند و نسبت به اندازه‌ی بدنش بزرگ بودند. نکته‌ی خوب در مورد موجود این بود که بو نمی‌داد. یک سوراخ بسیار کوچک با شعاع نیم سانتی‌متر زیر چشمانش وجود داشت که اگر آن را با خط به چشم‌ها وصل می‌کرد تشکیل مثلث متساوی‌الاضلاع می‌دادند. سوراخ برای غذا خوردن بسیار کوچک بود، ولی نمی‌توانست فایده‌ی دیگری هم داشته باشد. سعی کرد تا بیشتر درون سوراخ را نگاه کند و بفهمد که موجود دندان دارد یا نه اما سوزشی عجیب در نوک انگشتش احساس کرد که تا نوک انگشتان پایش کشیده شد و در کسری از ثانیه قبل از احساس سوزش چیزی نارنجی‌رنگ دید که از سوراخ یک سانتی‌متری خارج شد و به انگشتش برخورد کرد. پس از آن چشمانش را بست و به هم فشار داد و مچاله شده روی تخت افتاد.

این حس دو سه دقیقه‌ای در بدنش ماند و سپس ناپدید شد. روی تخت نشست و به اطراف نگاه کرد. موجود پشت پایه میز رفته بود و از آنجا به او نگاه می‌کرد. از یخچال چند نوع خوردنی، شامل گوشت، میوه و مقداری شکلات برداشت و برای موجود برد، پس از چند ساعت همه‌ی آن‌ها دست‌نخورده باقی‌مانده بودند. در روزهای آینده هم ندید که موجود چیزی بخورد. احساس نمی‌کرد که موجود، لاغر و ضعیف شده باشد و از همین تعجب می‌کرد. در منابع تحقیقاتی اندکی که مجاز شمرده شده بودند نیز جستجو کرد و چیزی نیافت، البته در همان منابع مجاز هم جستجو بسیار سخت بود، باید سعی می‌کرد از کلماتی برای جستجو استفاده کند که شک مأموران محافظ تخلفات تحقیقاتی را برنیزگیزد.

طبق قانون باید همه‌ی این‌ها را در دفتر خاطراتش ثبت می‌کرد، حکومت گفته بود که کاری با یادداشت‌های شخصی و روزانه‌ی مردم نخواهد داشت، ولی برای داشتن جامعه‌ای منظم و قانونمند همه باید خاطراتشان را در یک دفتر ثبت کنند و مردم حتی در انتخاب نوع دفتر و قلمشان آزادند. پس قلم و کاغذها نمی‌توانستند کنترل شده باشند، ولی باز هم این خطر را نکرد که از موجود چیزی در دفترش بنویسد. همه‌ی چیزهایی که برایش اتفاق افتاده بود را نوشت، حتی تعداد دستشویی رفتن‌هایش را، سپس دفترچه را بست و آن را درون کتو گذاشت؛ کشوی مخصوص دفترچه‌های خاطرات. دفترچه‌ها را شمرد و دید تابه‌حال چهارده دفترچه پر کرده است، به‌علاوه پنج دفترچه‌ی دیگر که باید هرچه از کودکی و دوران قبل از اجباری شدن نوشتن خاطره یادش می‌آمد در آن‌ها می‌نوشت. جلد بعضی از دفترچه‌ها خورده شده بود، بدنش هم چند جای شبیه به نیش داشت، حشره‌کش را برداشت و درون کتو و گوشه و کنار اتاقش اسپری کرد.

مدتی بود که مردم خوشحال و راضی بودند. با حذف شدن بعضی از درس‌ها و برای تصحیح بعضی از متون درسی، تعداد روزهای مدرسه کم شده بود، تعداد زیادی از کتاب‌ها هم به خاطر تأثیر روانی بد بر روی مردم طی یک مراسم جهانی سوزانده شده بودند و تعداد کتاب‌ها به قدری شده بود که هر کس می‌توانست با صرف دو تا سه ماه از زندگی خود، همه‌ی آن‌ها را بخواند. سینماها هم تنها در تاریخ مناسبت‌های مختلف حکومت فیلمی برای اجرا داشتند. چند موسیقی خاص هم در همان مناسبت‌ها پخش می‌شد. با همه‌ی این تدابیر مردم می‌توانستند زمان زیادی را استراحت کنند و روی تخت‌هایشان بخوابند، یا به تماشای تلویزیون که ۲۴ ساعته برنامه‌های مختلفی از دستاوردهای جدید و سخنرانی‌های کارگزاران حکومتی داشت بپردازند. اغلب از این وضعیت راضی بودند، گاهی هم دیده می‌شد که عده‌ای خود را از بالای پشت‌بام‌هایشان روی زمین پرت می‌کنند که جنازه‌ی آن‌ها سریعاً توسط مأموران جمع می‌شد تا تأثیر بدی روی ذهن مردم نداشته باشد.

پس از چهار روز تعطیلی به مدرسه رفت، کلاس سر ساعت مقرر تمام شد و معلم لیست حضور و غیابش را درآورد و شروع به خواندن اسامی کرد. «خانم اوم؟» معلم چند بار این اسم را تکرار کرد و کسی دستش را بلند نکرد. به نظرش اسم عجیبی آمد. «چرا کسی باید اسم بچه‌اش را اوم بگذارد؟» حضور و غیاب تمام شد و همه به سمت خانه‌هایشان رفتند. در راه به این فکر افتاد که معلم احمقش اسم او را خوانده است! عصبانی شد و از این‌که غیبت خورده بود حرصش گرفت.

ادامه دارد...

چهار سال پیش درست مثل امروز بود که با آن موجود آشنا شد، موجودی که تمام چهار سال آینده‌ی او و تمام سال‌های بعدترش را نابود کرد، هرچند که تنها او نبود که دچار نابودشدگی آینده شد. البته با معیاری که از «سال گذشته» وضع شده است، نمی‌توان گفت چهار سال. سال پیش حاکمیت معیار چرخش سیاره به دور خورشید را برای در نظر گرفتن یک سال رد کرده بود و دست به ابداع فرمول جدیدی زده بود تا «یک سال» مدت‌زمانی بشود که کائنات به دور دستگاه حاکمیت می‌گردند.

او با همان معیار قدیم، چهار سال پیش درست مثل امروز، از خواب بیدار شد، دست و صورتش را شست، لباس پوشید و به سمت مدرسه راه افتاد، به نظر نمی‌آمد که روز عجیبی باشد، کاملاً شبیه به روزهای گذشته بود. در مدرسه هم همه چیز طبیعی بود، حتی اتفاقاتی که شروعش به چند سال پیش بازمی‌گشت نیز اکنون دیگر طبیعی شده بود. تغییرات کتاب‌های درسی به قدری تدریجی و آهسته بود که هیچ‌کس متوجه نشد، معدود کسانی هم که متوجه شدند و دست به اعتراض زدند اکنون به‌صورت تاکسیدرمی در موزه‌ها با عنوان اقلیت معترض در معرض تماشای عموم قرار گرفته‌اند. باقی تغییرات هم دیگر کاملاً طبیعی شده بودند و حتی فهمیده نشد که بعضی رنگ‌ها مدتی است که حذف شده‌اند. او هم که فهمید و خواست اعتراض کند، به خاطر گریه‌ها و التماس‌های مادرش چیزی نگفت و ساکت ماند. طبق مصوبات جهانی، عجیب شمردن چیزها معنای متفاوتی پیدا کرده بود و چند بار که او از پیش آمدن بعضی اتفاقات اظهار تعجب کرده بود با اخطار شفاهی و بار آخر با اخطار کتبی مواجه شد.

نکته‌ی عجیب آن روز، در راه بازگشت به خانه اتفاق افتاد. احساس کرد پایش به جسم نرمی برخورد کرده است، روی زمین را که نگاه کرد دید موجود سیاه پشمالوی کوچکی سریعاً به سمت بوته‌های خاکستری می‌رود. شاید عجیب‌ترین چیز ناگهانی برای او پس از مدت‌ها، همین موجود پشمالو بود، یادش نمی‌آمد که تابه‌حال حیوانی شبیه او دیده باشد. موجود زیر بوته‌های خاکستری خودش را پنهان کرده بود، خواست خم شود تا موجود را بهتر ببیند، اما فکر کرد که شاید کارش در چشم دوربین‌های پرنده که حکومت به‌تازگی از آن‌ها رونمایی کرده بود، عجیب بیاید. پشیمان شد و به حرکتش ادامه داد، صدای خیلی ریزی از پشت سرش می‌شنید، وقتی می‌ایستاد صدا اندکی بعد قطع می‌شد. حکومت اعلام کرده بود که توانسته است تمام حوادث عجیب را کنترل کند، چطور وجود چنین موجودی از چشم آن‌ها دور مانده بود؟

دستش را در جیبش کرد تا با تلفنش با شماره‌ی ستاد مبارزه با حوادث تعجب‌برانگیز کنترل نشده تماس بگیرد؛ خودش طرز کار حکومت و انواع ستادهای مختلفش را قبول نداشت، نمی‌دانست آن موجود چیست و چرا به دنبال او راه افتاده است، پس سریعاً دستش را از جیبش بیرون آورد. دوباره ایستاد و منتظر شد تا صدا قطع شود، ناگهان برگشت، موجود سیاه در جا خشکش زد و موهایش گویا کمی سیخ تر شد، ولی او با خونسردی از کنارش رد شد و وارد مغازه‌ای شد تا این‌طور وانمود کند که می‌خواهد لوازم تحریر بخرد. وقتی از مغازه بیرون آمد، با گوشه‌ی چشم دید که موجود مثلاً در گوشه‌ی دیوار خودش را پنهان کرده است. نمی‌دانست به سمت دیوار برود و موجود را بردارد یا بگذارد موجود دنبالش راه بیفتد و وارد خانه شود؛ درهرحال می‌خواست موجود را با خود به خانه ببرد، ولی دوست داشت راه کم شک‌برانگیزتری را انتخاب کند، اگر موجود پشت سر او وارد خانه می‌شد و مادرش می‌دید، سریعاً با ستاد مبارزه با حوادث تعجب‌برانگیز کنترل نشده تماس می‌گرفت. روی پله‌های جلوی در کتابفروشی نشست و دستش را روی سرش گذاشت، کمی خودش را به عقب خم کرد و به خود پیچید، دست دیگرش را روی شکمش گذاشت و ناگهان به سمت آن گوشه‌ی دیوار که موجود خودش را مخفی کرده بود رساند و روی زمین افتاد و وانمود کرد که دارد بالا می‌آورد، دستش را روی زمین گذاشت و سریعاً موجود را برداشت و درون پاکتی که فروشنده‌ی لوازم‌تحریر به او داده بود انداخت.

دستش را به دیوار گرفت و آهسته بلند شد، کمی سرفه کرد و آرام شروع به حرکت کرد. مغز سرش یخ‌زده بود، دست زدن به موجود هم کمی حس عجیبی در او ایجاد کرده بود، بیش‌ازاندازه نرم و لطیف بود. اگر موجود درون کیسه شروع به بی‌قراری می‌کرد، نمی‌دانست که باید چه کند. کیسه را درون کیفش انداخت و به حرکتش ادامه داد.

به محض رسیدن به خانه، وارد اتاقش شد و کیسه را از کیفش بیرون آورد، موجود را



همکاران:

نرجس بحرینی، مهسا شیرعلی، فاطمه زارعی، ندا رهنما، عارفه عطامتش، هما خدادادی، فاطمه آصفی، فاطمه علیزاده، نسیم جهانی، عارفه ظریفیان، غزاله قدرتی، زهرا سرابی، نازنین سعادت‌مقدم، طنز احمدزاده، مرجان محمودآبادی، فرهاد شکوهی، امیررضا رنگ‌آمیز، عارف موقر

معرفی کتاب

نرجس بحرینی
(فیزیک ۹۳)

بیشعوری

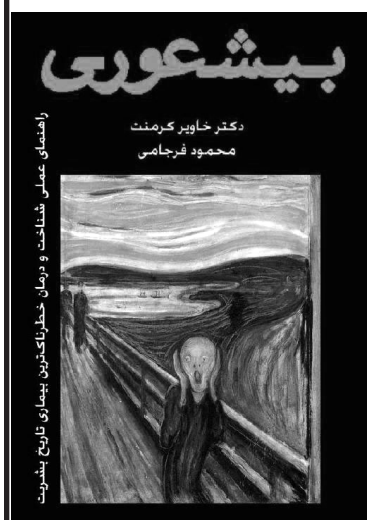
پیشنهاد من به شما «بی‌شعوری» است، «بی‌شعوری» را بخوانید و راحت و بی‌دغدغه به حرف‌های همه گوش کنید و لبخند بزنید. با خواندن و عمل کردن به راهکارهای این کتاب شما جادو خواهید شد؛ جادوی آرامش.

«بی‌شعوری» کتابی روانشناسی است که در قالب طنز پدیده‌ی بی‌شعوری را در جوامع کنونی به‌عنوان یک بیماری مسری معرفی کرده و با بیان چند پرونده از موارد بی‌شعوری و درمان آن، خواننده را با شناخت و درمان بی‌شعوری و نحوه‌ی رفتار با مبتلایان به این به‌اصطلاح بیماری آشنا کرده است.

این کتاب پس از ۵ سال انتظار، بالاخره مجوز انتشار گرفت و همزمان با اولین روز نمایشگاه کتاب تهران سال ۹۳ روانه کتابفروشی‌ها شد، هرچند قبل آن نیز در

فضای مجازی انتشار یافته بود.

دلیل طولانی و حاشیه‌ساز شدن مجوز چاپ کتاب در ایران، به‌طور مفصل در مقدمه‌ی مترجم بحث شده است ولی شاید بتوان به‌اختصار به مهم‌ترین دلیل آن که اسم لاتین کتاب است اشاره کرد (از بردن نام آن برای جلوگیری از خطر توقیف نشریه معذوریم) چراکه واژه‌ی مناسب معادل فارسی آن را نمی‌توان یافت. خاویر کرمنت، نویسنده آمریکایی کتاب، خود را دکتری مقعدشناس معرفی می‌کند که خود هم به بی‌شعوری مبتلا بوده و پس از درمان، تصمیم گرفته طبابت را کنار گذاشته و به درمان افراد بی‌شعور کمک کند.



بیشعوری

دکتر خاویر کرمنت
محمود فرجامی

راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ بشریت

وی، در قالب یک پزشک که کارش شناخت و درمان بی‌شعورهاست به معرفی بی‌شعوری از زوایای مختلف می‌پردازد و سعی کرده است تأثیر بی‌شعوری را در دوران معاصر در محیط‌های گوناگون بررسی کند.

در تمام متن این کتاب، تفکر لیبرال آمریکایی نویسنده (از نوع دست راستی) به‌طور محسوس مشاهده می‌شود. کتاب چندین بار ترجمه شده است که در این بین ترجمه‌ی محمود فرجامی با فضای طنزآلود، متن روان و پانویس‌های زیبایش، باعث خواندنی و ملموس‌تر شدن کتاب شده است.

در تمام متن این کتاب، تفکر لیبرال آمریکایی نویسنده (از نوع دست راستی) به‌طور محسوس مشاهده می‌شود. کتاب چندین بار ترجمه شده است که در این بین ترجمه‌ی محمود فرجامی با فضای طنزآلود، متن روان و پانویس‌های زیبایش، باعث خواندنی و ملموس‌تر شدن کتاب شده است.

در تمام متن این کتاب، تفکر لیبرال آمریکایی نویسنده (از نوع دست راستی) به‌طور محسوس مشاهده می‌شود. کتاب چندین بار ترجمه شده است که در این بین ترجمه‌ی محمود فرجامی با فضای طنزآلود، متن روان و پانویس‌های زیبایش، باعث خواندنی و ملموس‌تر شدن کتاب شده است.

نشریه‌ی دانشجویی سلام و انجمن اسلامی دانشجویان

نواندیش از کلیه‌ی دانشجویانی که تمایل به همکاری دارند، استقبال می‌کند.

برای اعلام همکاری با شماره‌ی ۰۹۲۱۱۹۸۹۳۸۵ تماس بگیرید.

هم چنین می‌توانید به دفتر «انجمن اسلامی دانشجویان

نواندیش» در دانشکده‌ی علوم مراجعه نمایید.

معرفی فیلم

امیررضا رنگ‌آمیز
(کامپیوتر ۹۲)

جایه که ترس ابزار نهایی حکومت نباشد

«به یاد می‌آورم چگونه معنی واژه‌ها عوض می‌شد... چگونه متفاوت، خطرناک شد.»

هرساله انگلستان شب پنجم نوامبر را که یادواره‌ی شکست تروریسم است، با آتش‌بازی و سوزاندن آدمک‌های «گای فاوکس» جشن می‌گیرند؛ شخصی که چهارصد سال پیش در چنین شبی توطئه‌اش برای منفجر کردن ساختمان پارلمان بریتانیا و ترور جیمز اول (پادشاه انگلستان) ناکام ماند؛ اما آلن مور، چهره‌ی اتفاقاتی که چهارصد سال پیش اتفاق افتاد را در کتابی به نام «ک مثل کین خواهی» (V for Vendetta) جور دیگری نشان می‌دهد. این کتاب مصور (کمیک) جامعه‌ی پادآرمان‌شهری را نشان می‌دهد که حوادث آن در سال ۲۰۲۰ اتفاق می‌افتد و فضای آن به کتاب ۱۹۸۴ اثر جرج اورل (George Orwell) بی‌شبهت نیست. سابقاً فیلم «از جهنم» از همین نویسنده ساخته شده است، اما این بار برداران واچوفسکی که سه‌گانه‌ی درخشان «ماتریکس» را در کارنامه دارند، فیلم‌نامه‌ی «ک مثل کین خواهی» را نوشتند و آن را به کارگردانی «جیمز مکتیو» که سابقه‌ی همکاری با آن‌ها را دارد، فیلم‌برداری می‌کنند.

داستان فیلم در زمانی اتفاق می‌افتد که جهان و علی‌الخصوص آمریکا را هرج‌ومرج فراگرفته و ویروسی کشنده، مردم را از پای درمی‌آورد؛ ولی در انگلستان رهبری فاشیست با آرام کردن اوضاع این کشور و ترجیح «امنیت به‌جای آزادی» نظامی توتالیتر را در این کشور برقرار می‌کند. انگلستان به حکومتی دیکتاتوری بدل می‌شود که هنر و ابراز عقیده در آن سانسور می‌شود و آزادی‌خواهان، مسلمانان و اقلیت‌ها را روانه‌ی بازداشتگاه‌ها می‌کند.

در شب پنجم نوامبر، زن جوانی به نام «ایوی هموند» (ناتالی پورتمن) برای دیدن دوستش، در زمانی که حکومت نظامی اعلام شده است از خانه خارج می‌شود و در نتیجه گرفتار مأمورین حکومتی می‌شود. مأمورین حکومتی که «فینگرمن» نام دارند، قصد آزار و اذیت او را دارند که شخصی شنل پوش که نقاب «گای فاوکس» را بر چهره دارد و خود را «وی» (V) می‌نامد سر می‌رسد و ایوی را نجات می‌دهد. وی، ایوی را به اولین نمایش خود که منفجر کردن ساختمان قوه‌ی قضاییه و مجسمه‌ی عدالت است، دعوت می‌کند.

«... وظیفه‌ی ما (رسانه‌ها) گزارش کردن خبرهاست، نه جعل کردنش. جعل کردنش کار حکومت‌ها!»

روز بعد، رسانه‌ها دلیل انفجار ساختمان را چیز دیگری اعلام می‌کنند اما وی به‌زور وارد ساختمان تلویزیون می‌شود و از طریق ویدئویی که آماده کرده بود به مردم اعلام می‌کند انفجار کار او بوده است و همچنین از آن‌ها دعوت می‌کند تا در پنجم نوامبر سال بعد در کنار ساختمان پارلمان به او ملحق شوند و در طول این یک سال شاهد زوال حکومت باشند. پس‌ازاین، «وی» از «ایوی» نیز می‌خواهد تا در این مدت او را همراهی کند.

«این مردم نیستند که باید از حکومت وحشت داشته باشند، بلکه حکومت است که باید از مردمش بترسد.»

این فیلم، روایتگر مردی است که در هنگامه‌ی خواب مردم بیدار مانده و سعی در هوشیار کردن آن‌ها با استفاده از اسلوب خویش دارد. محتوای تاریک و اکشن فیلم و طبع تندوتیز، خشن و انتقام‌جوی «وی» با ورود «ایوی» که شخصیتی آرام، متفاوت و غیر فیزیکی دارد، به تعادل می‌رسد. شخصیت ترسو و محافظه‌کار «ایوی» که در ابتدای فیلم به چشم می‌آید با چهره‌ی قدرتمند و دل‌سوزی که پایان فیلم پیدا می‌کند، تفاوتی بسیار دارد.

«آن چه بیش از هر چیز به آن امید دارم این است که



زمان حاضر فیلم است.

بازی «ناتالی پورتمن» با منش آرام و چهره‌ی مهربانش و حرکات و لحن صدای «هوگو ویوینگ» که چهره‌اش به‌واسطه‌ی نقاب سرد و خندانگی که در تمام فیلم از دید تماشاگر مخفی مانده است، تصور اشخاص دیگری را مناسب این نقش‌ها، برای بیننده دشوار می‌سازد. این فیلم سرشار از حرکات، تفکرات و دیالوگ‌های ماندگار است؛ اما شاید از به‌یادماندنی‌ترین لحظات فیلم، سکاسی در پایان آن باشد؛ جایی که بازرس کرییدی و سربازانش در یکی از ایستگاه‌های مترو وی را محاصره کرده‌اند و کرییدی معتقد است که می‌تواند او را با گلوله از پای درآورد، اما وی می‌گوید «از زمانی بترسید که گلوله‌ها پتان تمام شده باشد و من نمرده باشم...» و وقتی این‌گونه می‌شود، وی با آن نقاب خندان که در طول فیلم خشم‌ها و نگرانی‌هایش را پشت آن مخفی کرده است، دستانش را دور گردن کرییدی می‌فشارد و می‌گوید «پشت این نقاب چیزی فراتر از جسم است... پشت این نقاب، یک آرمان نهفته و آرمان‌ها، ضدگلوله هستند!»

شاید تنها انتقادی که متوجه این فیلم است، لزوم استفاده از زور و خشونت برای غلبه بر نظام فاشیست باشد. «ک مثل کین خواهی» تمثیلی از دنیای امروز ماست. این فیلم متوجه افرادی است که می‌خواهند جامعه‌ای بر پا کنند تا به راه‌هایی که حکومت تعیین می‌کند رانده نشوند؛ جایی که مردم کشور نیز در تعیین سرنوشت خود دخیل هستند و برای خود تصمیم می‌گیرند، «جایی که ترس ابزار نهایی حکومت نباشد...»